

# مارکس و انگلس و مفهوم حزب

مانتی جانستون

ترجمه‌ی آزاده ریاحی



نشست افتتاحی انترناسیونال اول، در سالن سنت مارتین، لندن، ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴

رساله‌ی «مارکس و انگلس و مفهوم حزب» نخستین اثر مستند و پژوهشی است که به‌طور خاص به بحث درباره‌ی جایگاه مفهوم حزب در اندیشه‌های مارکس و انگلس می‌پردازد. مانتی جانستن با موشکافی و دقت تحسین‌برانگیز چند مدل حزبی را معرفی می‌کند که مارکس و انگلس با آن‌ها سروکار داشته، درباره‌ی آن‌ها اندیشیده و در قبال آن‌ها موضع گرفته‌اند. رویکرد مارکس و انگلس نشان می‌دهد که برای آن‌ها تحول کارگران از «طبقه‌ای در خود» به «طبقه‌ای برای خود» بدون شکل دادن به حزب سیاسی امکان‌ناپذیر است. از این همین‌روست که مارکس در نشست افتتاحی انترناسیونال اول می‌گوید: «کارگران با برپا کردن حزب سیاسی خاص خویش می‌توانند به‌مثابه‌ی یک طبقه عمل کنند».

در پژوهش مانتی جانستن، ما تنها با ضرورت برپایی حزب نزد مارکس و انگلس مواجه نیستیم، بلکه علاوه بر آن، با تنوع فرم تشکیلات حزبی نیز روبه‌روایم. این رساله نشان می‌دهد که فرم تشکیلات حزبی امر ثابتی نیست، و بسیار گوناگون است، و از رهگذر شرایط تکامل جنبش طبقه‌ی کارگر، و مشخصات اوضاع سیاسی در این یا آن کشور معین در این یا آن دوره از جدال طبقاتی تعیین می‌شود.

مانتی جانستون (۱۹۲۸-۲۰۰۷) از برجسته‌ترین مارکسیست‌های قرن بیستم انگلستان است. وی از فعالان حزب کمونیست بریتانیا بود اما به‌سبب دگراندیشی از ۱۹۵۶ تا حدود دهه‌ی ۱۹۸۰ از نشریات حزبی کنار گذاشته شد. در این سال‌ها، آثار وی عمدتاً در نشریات چپ نو منتشر می‌شد، از جمله در نیولفت ریویو و سوشالیست رجیستر. (نقد اقتصاد سیاسی)

مفهوم حزب کارگری در اندیشه و فعالیت سیاسی مارکس و انگلس جایگاهی بنیادی دارد. استدلال آن‌ها در این باره چنین است: «طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به‌مثابه‌ی یک طبقه عمل کند، مگر این‌که خود را به‌طور مجزا و در مقابل احزاب قدیمی طبقات دارا، در یک حزب سیاسی متشکل سازد.» این امر «به‌قصد تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف الغای طبقات، ضروری به‌شمار می‌رود»<sup>(۱)</sup> با این‌وصف، نویسندگان «مانیفست حزب کمونیست» در هیچ‌کجا به شکل نظام‌یافته، نظریه‌ی حزب کارگری، ماهیت و ویژگی‌های آن‌را تدوین نکرده‌اند، و تحقیق در باب حزب در مقایسه با طبقه و دولت که با حزب پیوند وثیقی دارند، در اولویت خود قرار نداده‌اند. افزون بر این، آن‌ها در چارچوبی عام و گسترده نظرات‌شان را پیرامون مبارزه‌ی طبقاتی، انقلاب و درباره‌ی شکل‌ها و کارکردهای احزاب کارگری ارائه کرده و از آن‌ها هم‌چون ابزاری برای تحلیل موقعیت‌های متنوع تاریخی بهره می‌گرفتند. [اما] آن‌ها پیشاپیش نقشه‌ای برای ایجاد حزب انقلابی کارگری هم‌چون راهنمای فعالیت نظری خود طراحی نکردند،<sup>(۲)</sup> و هیچ‌گاه مؤسس یک حزب سیاسی نبوده‌اند. مارکس و انگلس در آغاز سال ۱۸۴۴، از حیث نظری دریافته بودند که کارگران نیروی اصلی رهایی اجتماعی هستند،<sup>(۳)</sup> بنابراین، بر سازمان‌های موجودی که از سوی بخش‌های پیشروی این طبقه به‌وجود آمده بود، تکیه می‌کردند و هر تلاشی را که اشکال تشکیلاتی ازپیش تعیین شده از خارج به جنبش طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌کرد، به‌مثابه‌ی جزم‌گرایی محکوم می‌کردند. مارکس در زمینه‌ی ساختمان حزب، همان چیزی را می‌گفت که مولیر درباره‌ی طرح نمایشنامه‌های خود گفته بود: «من دارایی‌ام را از هر کجا که باشد، پیدا می‌کنم».

مارکس و انگلس اگرچه تنها چندسالی عضو و رهبر سازمان‌های حزبی بودند،<sup>(۴)</sup> اما زمان بسیار، به‌ویژه نیمه‌ی دوم زندگی خود را به مشاوره پیرامون برنامه و گسترش احزاب کارگری در کشورهای گوناگون اختصاص داده‌اند، زیرا از نقش خود هم‌چون «نمایندگان سوسیالیسم بین‌المللی»<sup>(۵)</sup> و کارمندان معمولی دارای جایگاه ویژه در حزب<sup>(۶)</sup> یاد می‌کردند. با واری نظرات و تمامی فعالیت مربوط به احزاب که فاصله‌ی زمانی حدود نیم قرن را دربرمی‌گیرد، با انبوهی از تنوع و پیچیدگی‌ها روبه‌رو می‌شویم که در نگاه نخست تناقضاتی را در بردارند. علاوه‌براین، در خلال دوران فعالیت مارکس

و انگلس کل ایده‌ی حزب سیاسی با شکل‌های فعالیت جاری شکل می‌گرفت و تغییر می‌کرد، که این امر بر دشواری تحقیق ما می‌افزاید.<sup>(۷)</sup> همان‌گونه که خواهیم دید، مارکس و انگلس واژه‌ی حزب را در بار معنایی گوناگون به کار برده‌اند، بدون این که آن‌ها را تعریف کنند. بنابراین، می‌توان اسناد و مدارک زیادی دال بر برخورد‌ها و تفسیرهای متضادی از عقاید، فعالیت‌ها و به‌ویژه نوشته‌های آن‌ها به دست داد.

درک نظرات مارکس و انگلس پیرامون احزاب کارگری فقط زمانی ممکن است که آن‌ها را برحسب مورد معین، در زمینه‌ی بسیار متنوع تاریخی و معناشناختی خود قرار دهیم. من می‌گویم که این کار را با واری «مدل‌های اصلی حزب در آثار آن‌ها که هر یک با مرحله یا مرحله‌ی از تکامل جنبش طبقه‌ی کارگر در این یا آن کشور معین در انطباق بوده است»، انجام دهم. این مراحل را می‌توان چنین تقسیم کرد: (الف) سازمان بین‌المللی کادرهای کمونیست (اتحادیه‌ی کمونیست‌ها ۱۸۵۲-۱۸۴۷) (ب) «حزب» بدون تشکیلات (طی دوران افت جنبش کارگری - دهه‌ی پنجاه و آغاز دهه‌ی شصت قرن نوزدهم) (ج) فدراسیون گسترده سازمان‌های کارگری (انترناسیونال اول ۱۸۷۲-۱۸۶۴) (د) حزب توده‌ای ملی مارکسیست (سوسیال‌دموکراسی آلمان، دهه‌ی هفتاد و هشتاد و آغاز دهه‌ی نود قرن نوزدهم) (ه) حزب فراگیر ملی کار (در بریتانیا و امریکا در دهه‌ی هشتاد و اوایل دهه‌ی نود قرن نوزدهم) که بر مدل چارتیست بنا شده بود. قصد من این است که نظرات مارکس و انگلس را باهم بررسی کنم، زیرا آن‌ها در مورد تمامی مسائلی که در این جا بحث می‌شود باهم توافق داشتند. وانگهی، انگلس طی دوره‌ی مهمی، طبق تقسیم کاری که با مارکس انجام داده بود، به پرسش‌های سیاسی از سراسر دنیا پاسخ می‌داد و این فعالیت را پس از مرگ مارکس تا عصر انترناسیونال دوم ادامه داد.

### اتحادیه‌ی کمونیست‌ها

مارکس و انگلس پس از آن که در سال ۱۸۴۵ - ۱۸۴۴ دریافتند که برسر برخی اصول بنیادین با یک‌دیگر توافق دارند، به همکاری درازمدت خود همت گماشتند. این همکاری بر «تکامل عقاید نظری و تلاش برای جلب پرولتاریای اروپا و در درجه‌ی نخست

آلمان»<sup>(۸)</sup> استوار بود. مارکس و انگلس از همان آغاز سال ۱۸۴۶ کمیته‌ی مکاتبات کمونیستی را به‌ویژه در بلژیک، بریتانیا، فرانسه و آلمان ایجاد کردند. پایگاه آن‌ها در بروکسل بود. مارکس و انگلس در حل‌وفصل مسایل داخلی به موضوعی پرداختند که انگلس بعدها آن را «حزب کمونیست در روند تکوین» نام نهاد.<sup>(۹)</sup> در این دوره او و مارکس راجع به «حزب کمونیست» و «حزب ما»<sup>(۱۰)</sup> بیش‌تر به مفهوم سنتی انجمن اندیشمندان و سخن‌گویان منافع یک طبقه سخن می‌گفتند، و نه سازمان سیاسی به معنای امروزی آن. رهبران عدالت در شمار کسانی بودند که تبلیغات و جزوه‌های چاپ سنگی را که در آن زمان در بروکسل منتشر می‌شد، دریافت می‌کردند. اتحادیه‌ی عدالت که در سال ۱۸۳۶ شکل گرفته بود هنوز یک انجمن مخفی و کوچک بین‌المللی بود که عمدتاً از پیشه‌وران آلمانی تشکیل شده و در واپسین سال‌ها به فعالیت در انجمن‌های فرهنگی کارگری روی آورده بود. این اتحادیه، سازمانی بود که مارکس و انگلس به دعوت رهبران آن پیوستند. رهبران این سازمان باصراحت اعلام می‌کردند که در مجموع، نظرات مارکس و انگلس را می‌پذیرند و با شرط آن‌ها مبنی بر نفی اشکال توطئه‌گرانه‌ی بلانکیستی گذشته توافق دارد.<sup>(۱۱)</sup> در کنگره‌ای که در تابستان سال ۱۸۴۷ برگزار شد، این سازمان به‌عنوان اتحادیه‌ی کمونیست‌ها به رسمیت شناخته شد و قوانین جدیدی را پذیرفت و در کنگره‌ی دوم در پایان همان سال رسماً اهداف کمونیستی خود را اعلام کرد. اساس‌نامه‌ی جدید و کاملاً دموکراتیک آن مقرر می‌داشت که کنگره‌های سالانه بر «قدرت قانونی اتحادیه و بر حق انتخابی بودن، حساب‌رسی و نیز انحلال کمیته‌های رهبری در هر زمان از سوی انتخاب‌کنندگان تأکید دارد».<sup>(۱۲)</sup> در پیوند با تهیه‌ی «برنامه‌ی مفصل نظری و عملی»<sup>(۱۳)</sup> اتحادیه بود که مارکس و انگلس مأموریت می‌یابند «مانیفست» معروف «حزب کمونیست» را به رشته‌ی تحریر درآورند.

اتحادیه‌ی کمونیست‌ها یک انجمن بین‌المللی کارگری بود و در تعدادی از کشورهای اروپای غربی شعبه داشت، اما توجه خاصی به آلمان داشت.<sup>(۱۴)</sup> گرچه مارکس و انگلس این انجمن را دست‌کم در زمان صلح «انجمن تبلیغاتی محض» می‌دانستند،<sup>(۱۵)</sup> اما شرایط زمانی، این انجمن را وادار کرد که طی پنج سال حیات خود به‌طور مخفی فعالیت کند. انگلس در سال ۱۸۹۲ نوشت: «شکل‌گیری این انجمن به "دو جریان مستقل"

برمی‌گردد، از یک سو به "یک جنبش یک‌دست کارگری" و از دیگر سو، به "یک جنبش نظری" که از انشعاب پیروان فلسفه‌ی هگلی برآمده بود»، و عمدتاً از مارکس پیروی می‌کرد. انگلس ادامه می‌دهد: «مانیفست کمونیست سال ۱۸۴۸ نشان‌دهنده‌ی پیوند این دو جریان است».<sup>(۱۶)</sup> برخی از اجزای اصلی برداشت مارکس و انگلس از حزب در مانیفست آمده است. در این اثر مطرح می‌شود که کمونیست‌ها مدعی رهبری طبقه‌ی کارگرانند، زیرا از حیث نظری بر توده‌ی کارگران برتری دارند. مارکس یک سال پیش از آن در جدل با پرودون از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها هم‌چون «نظریه‌پردازان طبقه‌ی کارگر» نام نبرده بود. اما اکنون او و انگلس کمونیست‌ها را به‌عنوان پیشگامان نظری طبقه‌ای معرفی می‌کنند که «منافع‌ی جدا از منافع پرولتاریا ندارند» و «هیچ

اصول ویژه‌ای را علم نمی‌کنند که جنبش پرولتری را مطابق آن قالب بگیرند».<sup>(۱۸)</sup>

تنها تفاوت آن‌ها «با دیگر احزاب طبقه‌ی کارگر» در این است که در مبارزات کارگران ملیت‌های گوناگون «آن‌ها منافع مشترک و مستقل از مجموعه‌ی ملیت پرولتاریا را برجسته می‌کنند و معتبر می‌شناسند». و در مراحل گوناگون مبارزه علیه بورژوازی آن‌ها «همواره منافع مجموعه‌ی جنبش را نمایندگی می‌کنند». آن‌ها در عمل خود از «پیشروترین و مصمم‌ترین بخش متشکل طبقه‌ی کارگر یعنی بخشی که در هر کشوری دیگران را به‌پیش سوق می‌دهد»، تشکیل می‌شوند، و هم‌هنگام در «عرصه‌ی نظری»، بر «توده‌ی پرولتاریا» از این امتیاز برخوردارند که تصور روشنی از «شرایط، مسیر و نتایج عمومی حرکت پرولتاریایی دارند».<sup>(۱۹)</sup> و آن را به‌مثابه‌ی «جنبش آگاه و مستقل اکثریت عظیم در خدمت اکثریت عظیم» می‌دانند.<sup>(۲۰)</sup>

هنگامی که مارکس و انگلس در مانیفست در باب «سازمان‌دهی پرولتری در یک طبقه و در نتیجه در یک حزب سیاسی»<sup>(۲۱)</sup> می‌نوشتند، دقیقاً مدل انگلیسی را مدنظر داشتند که مارکس یک سال پیش در «فقر فلسفه» آن را توضیح داده بود. مارکس در این کتاب نوشت که توده‌ی کارگران در مبارزه‌ی خود نخست در اتحادیه‌های کارگری<sup>(۲۲)</sup> و سپس با ایجاد «یک حزب سیاسی به نام چارتیست‌ها»<sup>(۲۳)</sup> چه‌گونه از یک طبقه‌ی بی‌شکل، پراکنده و در خود، بدل به طبقه‌ی ملی تمام‌عیار برای خود و ضرورتاً در مبارزه سیاسی درگیر می‌شوند. در اروپای آن زمان طبقه‌ی کارگر در مرحله‌ی ابتدایی تکامل و سازمان‌یابی خود بود، و همراه با آن اتحادیه‌ی کمونیست‌ها یا سازمان

کادراهایی که بالغ بر دویست تا سیصد عضو می‌شد<sup>(۲۴)</sup> در سراسر اروپای غربی گسترده بود، «مانیفست» خاطرنشان می‌کرد که کمونیست‌ها حزب خاصی در مقابل دیگر احزاب<sup>(۲۵)</sup> طبقه‌ی کارگر تشکیل نمی‌دهند، در واقع در این زمان تنها یک حزب کارگر متشکل، چارتیست‌ها، در سطح ملی<sup>(۲۶)</sup> وجود داشت و کمونیست‌های بریتانیا، جولیان هارنی و ارنست جونز در این حزب به‌عنوان جناح چپ فعالیت داشتند.<sup>(۲۷)</sup> در دیگر کشورها، اعضای اتحادیه به احزابی چون سوسیال‌دموکرات‌های فرانسوی الدرورولن و لویی بلان پیوسته بودند که مارکس آن‌را «ائتلاف خرده‌بورژوازی و کارگران»<sup>(۲۹)</sup> توصیف کرد. در آلمان نیز کمونیست‌ها در انقلاب ۱۸۴۸ به حزب دموکراتیک، «خرده‌بورژوازی»<sup>(۳۰)</sup> ملحق شده بودند که تا بهار سال ۱۸۴۹ پیشرفته‌ترین جناح آن‌را تشکیل می‌دادند.<sup>(۳۱)</sup> گرچه شرایط زمانی شکل این تاکتیک‌ها را تعیین کرد، اما آن‌ها حاوی عناصری بودند که در تمامی مدل‌های حزبی نوع خود، مشترک بودند. اجتناب از انزوای سکتاریستی و پیدا کردن بستری برای فعالیت که کمونیست‌ها در آن بتوانند «صدایشان را به گوش طبقه‌ی کارگر» برسانند.<sup>(۳۲)</sup>

از مطالب بالا می‌بایستی روشن شده باشد که اتحادیه‌ی کمونیستی که یک انجمن مخفی بین‌المللی بود و «تنها هسته‌ی کوچکی»<sup>(۳۳)</sup> از مبارزان را تشکیل می‌داد، نمی‌توانست حتی به مفهوم رایجی که این اصطلاح بارها در آن زمان به‌کار می‌رفت و در معنایی که در مانیفست به‌کار می‌رفت یعنی در مورد سازمان‌های بزرگ ملی‌ای که کمونیست‌ها در آن شرکت داشتند، تعریف و به‌کار رفته باشد. ای. پی. کندل، دانشمند مارکس‌شناس شوروی در یکی از معدود کتاب‌هایی که درباره‌ی اتحادیه نوشته شده مطرح می‌کند که مارکس و انگلس به‌رغم این حقیقت که برنامه‌ی حزب را «مانیفست حزب کمونیست»<sup>(۳۴)</sup> نامیدند، اتحادیه‌ی کمونیست‌ها را تنها به‌مثابه‌ی «نطفه و هسته» حزب‌شان می‌دیدند. او می‌نویسد شرایط زمانی «اجازه نداد اتحادیه‌ی کمونیست‌ها به حزب واقعی تبدیل شود»<sup>(۳۵)</sup>

مطالعه‌ی نقش اتحادیه در انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ این استدلال را تأیید می‌کند. مارکس و انگلس پس از شروع انقلاب در بهار سال ۱۸۴۸ به اتفاق کلیه‌ی اعضای اتحادیه که در خارج زندگی می‌کردند، به آلمان و شهر کلن بازگشتند. در این شهر بود که آن‌ها

خواستار فعالیت کمیته‌ی مرکزی اتحادیه شدند. آن‌ها از اواسط ماه مه آن سال ظاهراً می‌بایست تمامی کوشش خود را صرف نشر روزنامه «نویه راینیشه تسایتونگ» کرده باشند. این روزنامه‌ی معروف و رادیکال روزانه منتشر می‌شد و نخستین شماره‌ی آن در روز اول ژوئن منتشر شد. این روزنامه به سردبیری مارکس به مبارزه‌ی قاطعی برای تحقق کامل وظایف دموکراتیک انقلاب بورژوا-دموکراتیک ۱۸۴۸ همت گماشت. مارکس و انگلس که به مشکلات عظیم اتحادیه در رساندن رهنمودهای خود به حامیان پراکنده‌شان پی برده بودند، به این نتیجه رسیدند که بهتر است این رهنمود از طریق مطبوعات پخش شود»<sup>(۳۶)</sup> پیرامون انحلال اتحادیه در سال ۱۸۴۸، در سال‌های اخیر مشاجره‌ی سختی بین بوریس نیکولاسکی منشویک قدیمی که در سال ۱۹۶۶ در امریکا درگذشت و ای. پی. کندل درگرفت.<sup>(۳۷)</sup> این که آیا مارکس در ژوئن سال ۱۸۴۸ از اختیارات ویژه‌ای که در آغاز انقلاب به او داده شده بود برای انحلال اتحادیه استفاده کرده بود، امری است که احتمالاً هرگز روشن نخواهد شد. در این باره دو نظر وجود دارد، نظر اول متعلق نیکولایوسکی است که بر اظهارت پی جی روزر<sup>(۳۸)</sup> استناد می‌کند که در دادگاه محاکمه‌ی رهبران اتحادیه در کلن در سال ۱۸۵۲ به زندان محکوم شد. طبق اظهارات او مارکس از اختیارات ویژه خود برای انحلال اتحادیه استفاده کرده است، نظر دوم متعلق به کندل است. بحث کندل این است که چنین امکانی با ارزش زیادی که «مارکس»<sup>(۳۹)</sup> و انگلس در تمام دوره (۵۲-۱۸۴۸) برای اتحادیه قایل بودند»<sup>(۴۰)</sup> و این که در گزارش‌های خود پیرامون فعالیت‌های اتحادیه به انحلال آن اشاره نکرده‌اند،<sup>(۴۱)</sup> در تناقض است. پژوهش‌های بیش‌تر اسناد جدیدی را کشف نکرده است، و ناچاریم بر مبنای موازنه‌ی احتمالات تصمیم‌گیری کنیم. باری، در مورد این سخن انگلس پیرامون این حقیقت که «چند صد عضو اتحادیه در میان توده‌ی عظیمی که به جنبش پیوستند ناگهان ناپدید شدند»<sup>(۴۲)</sup> اختلاف نظری وجود ندارد. کندل می‌پذیرد که فعالیت کمیته‌ی مرکزی کلن در تابستان ۱۸۴۸ متوقف شده بود و این کمیته (به‌گمان او اواخر اوت یا سپتامبر) منحل و قدرت آن به کمیته‌ی ناحیه‌ای<sup>(۴۳)</sup> لندن واگذار شد. علاوه بر این، مورخان شوروی توضیح روزر درباره‌ی دیداری که در بهار سال ۱۸۴۹ بین مارکس و ژوزف مول رخ داده بود را «باورنکردنی» می‌دانند.<sup>(۴۴)</sup> ژوزف مول از سوی کمیته‌ی مرکزی جدید لندن به آلمان اعزام شده بود تا اتحادیه را<sup>(۴۵)</sup> دوباره سازمان دهد. طبق



نظر روزر، مارکس اعلام کرده بود که «با آزادی بیان و آزادی مطبوعاتی که وجود دارد، اتحادیه دیگر زاید است».<sup>(۴۶)</sup>

متأسفانه تعدادی از مورخان مارکسیست معاصر ضروری دیدند این تاکتیک‌ها را در پرتو مفهوم جدیدتر و طبعاً لنینی از حزب تفسیر کنند. بنابراین، بر این نظرند که هیأت سردبیری روزنامه (نویه‌راینشه سایتونگ) مرکز سیاسی رهبری حزب پرولتری در آلمان بود<sup>(۴۷)</sup> «که در آن زمان در عمل وظایف کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها<sup>(۴۸)</sup> به‌عهده آن‌ها گذاشته شده بود»<sup>(۴۹)</sup> در توضیحاتی که مارکس و انگلس پیرامون تاریخ اتحادیه و این روزنامه در دهه‌ی شصت و هشتاد قرن نوزدهم نوشتند، چنین جمله‌بندی‌های نابه‌هنگامی دیده نمی‌شود. در این باره در نوشته‌های لنین چنین خطاهایی وجود دارد. لنین که شاگرد پُرشور تاریخ مارکسیسم بود در سال ۱۹۰۵ نوشت:

«تنها پس از انتشار این روزنامه‌ی انقلابی بود که مارکس و انگلس به مدت تقریباً یک سال، در آوریل ۱۸۴۹ طرفداری خود از سازمان خاص کارگری را اعلان کردند. تا آن زمان صرفاً "ارگان دموکراسی" را اداره می‌کردند که با حزب مستقل کارگری هیچ پیوند تشکیلاتی نداشت. این واقعیت که از نظرگاه کنونی ما وحشتناک و باورنکردنی است، آشکارا نشان می‌دهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب کارگری آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات روسیه کنونی وجود دارد».<sup>(۵۰)</sup>

همان‌گونه که لنین در بخش یادشده تأکید می‌کند، ماه آوریل ۱۸۴۹ تحول عظیمی را در استراتژی انقلابی مارکس و انگلس نشان می‌دهد. مارکس و دیگر کمونیست‌ها طی بیانیه‌ای استعفا‌ی خود را از کمیته‌ی ناحیه‌ای انجمن‌های دموکراتیک راین‌لند اعلام کردند و بر «اتحاد تنگاتنگ انجمن‌های کارگری» که کنگره‌ی ملی آن برنامه‌ریزی شده بود<sup>(۵۱)</sup> اصرار ورزیدند. به‌نظر می‌رسد آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که کارگران آلمان اکنون تجربه‌ی سیاسی کافی کسب کرده‌اند تا بتوانند در جهت ایجاد حزب توده‌ای وسیع کارگری که پایه‌اش بر انجمن‌های کارگری گذاشته شده گام عملی بردارند، تا از این طریق با «دودلی، ضعف و ترس»<sup>(۵۲)</sup> دموکرات‌های خرده‌بورژوا فاصله گرفته باشند. اما برای شروع موفق این نوع برنامه خیلی دیر شده بود. قیام در جنوب و غرب آلمان

به‌زودی شروع می‌شد و شکست آن در اواسط ژوئیه نشان‌دهنده‌ی پایان انقلاب آلمان بود.

اغلب رهبران قدیمی اتحادیه در تبعید در پاییز سال ۱۸۴۹ در لندن دور هم جمع شدند، کمیته‌ی مرکزی را بازسازی کردند و اتحادیه را به‌ناگزیر به‌مثابه‌ی یک انجمن مخفی مجدداً سازمان دادند. مارکس و انگلس بر بنیاد این فرض که «یک انقلاب جدید در راه است»<sup>(۵۳)</sup> خطابیته‌ی معروف مارس ۱۸۵۰ خود را به نمایندگی از سوی کمیته‌ی مرکزی اتحادیه تدوین کردند.<sup>(۵۴)</sup> در این خطابیه اشاره می‌شود که طی دو سال انقلاب، هرچند اعضای اتحادیه به‌شکل فردی در صف مقدم مبارزه قرار گرفته بودند، اما «تشکیلات استوار» به‌طرز بارزی تضعیف شده بود. در عین حال که حزب دموکراتیک در آلمان هرچه بیش‌تر خود را سازمان داده بود، «حزب کارگری» (که منظورشان در این‌جا می‌بایست یا جنبش کارگری به‌طور کلی باشد یا منافع پرولتاریا به‌مثابه‌ی یک طبقه).<sup>(۵۵)</sup> «تنها جای پای محکم خود را از دست داد» (که منظور آن‌ها اتحادیه‌ی کمونیستی است) نتیجه‌گیری اصلی یازده صفحه خطابیه عبارت است از: «به این اوضاع می‌بایستی پایان داد، استقلال کارگران را می‌بایست احیا کرد»<sup>(۵۶)</sup> و آن‌ها نباید اجازه دهند که به موقعیت حزب بزرگ اپوزیسیون رانده شوند که عقاید متنوع را دربرگیرد.<sup>(۵۷)</sup> مارکس و انگلس نوشتند: «کارگران و در درجه‌ی نخست، اتحادیه بایستی کوشش کند سازمان مستقل، مخفی و علنی حزب کارگری را تأمین کند».<sup>(۵۸)</sup> مسلماً اتحادیه سازمان مخفی را شکل می‌دهد و شاخه‌های آن می‌بایستی «به مرکز هسته‌های انجمن کارگری تبدیل شوند که در آن نگرش و منافع پرولتاریا مستقل از نفوذ بورژوازی به بحث گذاشته شود».<sup>(۵۹)</sup> این انجمن‌های کارگری که در سراسر آلمان وجود داشتند و معمولاً دارای ماهیتی اجتماعی، فرهنگی و آموزشی بودند پایگاه توده‌ای وسیع و سازمان علنی حزب مستقل کارگری مورد نظر را فراهم می‌آوردند. پس از انقلاب دموکراتیکی که وقوع آن انتظار می‌رفت، کارگران می‌بایستی در انتخابات مجمع ملی یا کاندیداهای مستقل خود که «تا حد ممکن از اعضای اتحادیه باشند»<sup>(۶۰)</sup> شرکت کنند.

ادوارد برنشتاین خطابیه مارس را «بلانکیستی»<sup>(۶۱)</sup> می‌داند. جورج لیشتهایم<sup>(۶۱)</sup> و پرفسور برترام ولف<sup>(۶۲)</sup> از او پیروی کردند. با این وصف، مفهوم حزب و انقلاب به‌یقین در مفهوم پذیرفته‌شده‌ی متداول کلمه، با بلانکیست‌ها فاصله دارد، البته فزاینده‌ی هم

وجود دارد که این مفهوم با تاکتیک‌های بلانکیستی سال ۱۸۴۸ که تا حدی غیرمعمول بودند<sup>(۶۴)</sup> و همین‌گونه با شکل‌های مبارزه‌ای یکی می‌شود که از سوی بلانکیست‌ها برای انقلاب آتی پیش‌بینی شده بود. مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۰<sup>(۶۵)</sup> با بلانکیست‌های مهاجر موافقت‌نامه‌ی کوتاه‌مدتی امضا کردند. آنچه این خطاییه به‌روشنی کامل ترسیم می‌کند یک کودتا نیست که از سوی نخبگان انقلابی به اجرا درآید، بلکه سازمان دادن توده‌ای‌ترین حزب کارگری است که در انقلاب بعدی با دموکرات‌های خرده‌بورژوا همگام می‌شود و کمک می‌کند آن‌ها به قدرت برسند و سپس آن‌ها را به پیش‌هدایت می‌کند تا حداکثر تعرض به مالکیت سرمایه‌داری عملی شود.<sup>(۶۶)</sup> کارگران در «تلاطم‌های انقلابی موظف اند تا حد ممکن خود را زنده نگه دارند،<sup>(۶۷)</sup> و می‌کوشند خود را به‌مثابه‌ی گارد پرولتری با فرماندهان و کارکنانی که خود انتخاب می‌کنند<sup>(۶۸)</sup> مستقلاً سازمان دهند. همان‌گونه که دکتر رودلف شازینگر نیز خاطرنشان می‌کند خطاییه‌ی محرمانه‌ی مارس پیشنهاد نمی‌کند که این گروه‌ها موظف‌اند تابع نظارت کمونیستی باشند، بلکه بر این امر دلالت دارد که آن‌ها می‌بایست «خود را زیر فرمان شوراهای انقلابی عمومی که کارگران بنا می‌کنند» قرار دهند.<sup>(۶۹)</sup> خطاییه این امر را به رسمیت می‌شناسد که «برای کارگران می‌بایست روشن باشد که منافع طبقاتی‌شان چیست؟»<sup>(۷۰)</sup> البته با اشاره‌ی آشکار به این که اتحادیه‌ی موظف است همچون یک انجمن تبلیغاتی فعال باشد. وقتی در اواخر تابستان سال ۱۸۵۰ مارکس به این نتیجه رسید که سرمایه‌داری اروپا به دوران شکوفایی وارد شده و در دوره‌ی آتی انقلاب جدیدی در کار نخواهد بود با مخالفت بخش بزرگی از اعضای اتحادیه به رهبری ویلیچ و شاپر مواجه شد. مارکس که با اراده‌گرایی آن‌ها مبارزه می‌کرد گفت که آن‌ها به‌جای مطالعه‌ی شرایط واقعی «تنها اراده را نیروی محرک انقلاب»<sup>(۷۱)</sup> می‌دانند. بر سر این مسأله اتحادیه با انشعاب روبه‌رو شد و کمیته‌ی مرکزی بار دیگر به کلن منتقل شد و در آن‌جا مدتی فعال بود تا این که اعضای آن دستگیر، و در نوامبر سال ۱۸۵۴ از سوی دادگاه کلن محکوم شدند. کمی پس از آن به پیشنهاد اتحادیه اعلام شد «امکان ادامه‌ی فعالیت آن در اروپا دیگر وجود ندارد».<sup>(۷۲)</sup>

## حزب بدون تشکیلات

مارکس و انگلس پس از انشعاب در اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در پاییز سال ۱۸۵۰ و حتی پیش از انحلال رسمی آن در دو سال بعد، از اتحادیه «به‌طور واقعی کناره‌گیری» کردند<sup>(۷۳)</sup> و «موفقیت نویسنده مستقل را» نسبت به «حزب به اصطلاح انقلاب» ترجیح دادند.<sup>(۷۴)</sup> مارکس در یازدهم فوریه‌ی سال ۱۸۵۱ آرامش خود را در پایان «سیستم امتیازدهی دوجانبه و نابه‌سامانی‌هایی که به خاطر حفظ ظاهر تحمل کرده بودند»<sup>(۷۵)</sup> به انگلس ابراز داشت و انگلس دو روز بعد شادمانه پاسخ داد که از آن پس آن‌ها تنها نسبت به خود مسئول‌اند.<sup>(۷۶)</sup> او بعداً از روی عصبانیت گفت: «آدم‌هایی نظیر ما که از پُست‌های رسمی مثل طاعون فرار می‌کنند چه‌گونه می‌خواهند به یک "حزب" وارد شوند؟ "حزب" یعنی مشتی الاغ که چون ما را مثل خودشان می‌دانند حاضراند به سر ما سوگند بخورند. حزب برای ما که به شهرت تف می‌اندازیم چه فایده‌ای دارد؟». این جمله لحن بسیار خشنی دارد، اما همان‌گونه که فرانس مهرینگ می‌گوید خطاست این اظهارات آن زمان انگلس را که بیش از حد هم افراطی بود و به‌هیچ‌رو قابل دفاع نیز نیستند از زمینه‌ی واقعی آن‌ها جدا کنیم<sup>(۷۸)</sup> و مانند برترام ولف مطرح کنیم که این‌ها ترجمان نظرات واقعی و شخصی مارکس و انگلس درباره‌ی حزب‌اند و می‌توان آن را در برابر اظهارات سی تا چهل سال بعد آن‌ها (مهرینگ پاره‌ای از آن‌ها را نقل کرده است) «پیش چشم دیگران»<sup>(۷۹)</sup> قرار داد. این نظرات سرخوردگی‌های نخستین دوره‌ی دشوار زندگی در تبعید را پس از شکست انقلاب و پذیرش این واقعیت که انقلاب جدیدی در راه نیست، منعکس می‌کند. این نظرات نشان‌دهنده‌ی واکنش مارکس و انگلس نسبت به «درگیری‌های حقیر زندگی» در مهاجرت بود<sup>(۸۰)</sup> که خود را از آن کنار می‌کشیدند تا به مطالعات‌شان که از سال ۱۸۴۸ قطع شده بود روی آورند. به این امید که مشخصاً در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی، «پیروزی علمی برای حزب ما کسب کنند»<sup>(۸۱)</sup>

پس این کدام «حزب» بود که مارکس و انگلس پس از انحلال اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در سال ۱۸۵۲ کماکان درباره‌ی آن سخن می‌گویند. آن هم در دورانی که مارکس به فرای لیگرات شاعر در سال ۱۸۶۰ نوشت که «هرگز بار دیگر به انجمن مخفی یا علنی برنمی‌گردد»<sup>(۸۲)</sup> و بر این باور بود که «فعالیت‌های نظری» او «نفع بیش‌تری برای طبقه‌ی کارگر دارد تا شرکت در انجمن‌هایی که عمرشان در قاره‌ی اروپا به سر

رسیده است؟»<sup>(۸۴)</sup> آنچه در این جا با آن مواجه‌ایم، یک حزب در مفهوم متعارف نیست که انگلس در دسامبر ۱۸۵۲ به کار برد و حتی نوشت که «هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند بدون تشکیلات وجود داشته باشد»،<sup>(۸۵)</sup> بلکه در درجه‌ی نخست اشاره به اصطلاحی بود که دیدیم در اواسط دهه‌ی چهل در رابطه‌ی مشخص مارکس و گروه کوچکی که وسیعاً با نظرات اصلی او موافق بودند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. گزارش پلیس پروس و همه‌ی حامیان مارکس در این دوره به این گروه به‌عنوان «حزب مارکس»<sup>(۸۶)</sup> اشاره می‌کنند. پیش‌تر مارکس به انگلس در مارس ۱۸۵۳ چهار ماه پس از انحلال اتحادیه‌ی کمونیست‌ها نوشت: «مسئلاً می‌بایستی نیروی جدیدی برای حزب‌مان عضوگیری کنیم» زیرا معدود طرف‌دارانی که او ذکر می‌کند به‌رغم توانایی‌های‌شان، حزب به شمار نمی‌روند.<sup>(۸۷)</sup> انگلس در نامه‌ای در سال ۱۸۵۳ به ویدمایر در امریکا نوشت این «دارودسته‌ی ما»، او به‌شوخی افرادی را مدنظر داشت که پیرامون او و مارکس با مطالعه، خود را برای مبارزات انقلابی که در پیش است آماده می‌کردند.<sup>(۸۸)</sup> مارکس علاقمند بود که فعالیت عمومی اعضای این «حزب جنینی» را همان‌گونه که ویلهلم لیبکنشت بعد آن را چنین نامید،<sup>(۸۹)</sup> هماهنگ کند. لاسال هنگامی که در ۱۸۵۹ مقاله‌ای پیرامون جنگ ایتالیا منتشر کرد و نظری را ابراز داشت که مارکس مخالف آن بود. مارکس ضمن انتقاد از ضعف رفیق‌اش مبنی بر نافرمانی نوشت: «می‌بایستی بر اصول حزبی تأکید کنیم، در غیر این صورت همه‌چیز به لجن کشیده خواهد شد»<sup>(۹۰)</sup>

در هر حال مارکس از «احزاب» در مفهومی غیرتجربی‌تر از سال ۱۸۶۰ نیز صحبت کرد. او در سال ۱۹۶۰ در نامه‌ای به فرای لیگارت که پیش‌تر نیز از او نقل‌قول آورده‌ام، این حزب را در مقابل حزب ناپایدار قرارداد و گفت که حزب ناپایدار در شکل اتحادیه «حزب در مفهوم عظیم تاریخی خود»<sup>(۹۱)</sup> هشت سال است که از نظر من موجودیت خود را از دست بود.<sup>(۹۲)</sup> اتحادیه‌ی کمونیست‌ها هم‌چون «انجمن فصل‌ها»<sup>(۹۳)</sup> ی بلانکی و صدها انجمن دیگر «در تاریخ حزب که همه‌جا در جامعه‌ی مدرن به شکل خودجوش به‌وجود می‌آید، حادثه‌ی کوچکی بیش نبود.»<sup>(۹۴)</sup> از نظر مارکس حزب در این مفهوم نظر او را پیرامون «رسالت»<sup>(۹۴)</sup> طبقه‌ی کارگر بیان می‌کرد که «منافع انقلابی جامعه»<sup>(۹۵)</sup> را در خود متمرکز ساخته است تا «وظایف تاریخی که خود به خود از شرایط عمومی هستی

آن برخاسته بود» را جامه‌ی عمل ببوشاند.<sup>(۹۶)</sup> مارکس، در سال ۱۸۵۹ به انگلس گزارش داد که به نمایندگی گروهی از کارگران مهاجر گفته بود: «ما به‌عنوان نمایندگان حزب پرولتری مأموریت‌مان را از کسی جز خودمان نگرفته‌ایم، اما این مأموریت با نفرت عمومی و انحصاری همه‌ی احزاب و فراکسیون‌های دنیای قدیم نسبت به ما حقانیت یافت.»<sup>(۹۷)</sup> او در این‌جا همین مفهوم از «حزب» را در نظر دارد. آیا این اظهارنظر نشان‌دهنده‌ی انتخاب مفهومی کاریزماتیک<sup>(۹۸)</sup> و دارای رگه‌های پیامبرگونه از سوی مارکس است؟<sup>(۹۹)</sup> اگر لحن متکبرانه‌ی این ادعا را کنار بگذاریم (مارکس بی‌تردید، به‌ویژه در این سال‌های دشوار فقر و بیماری که از حماقت پاره‌ای از رفقای مهاجر رها شده بود، حق داشت که مغرور باشد) چیزی که باقی می‌ماند، این است مارکس و انگلس به‌واسطه‌ی درک پیشرفته‌ی نظری و علمی خود را رهبر حزب طبقه‌ی کارگر آلمان می‌دانستند.<sup>(۱۰۰)</sup> این حزب «در کوتاه‌مدت تنها» از حیث نظری وجود داشت.<sup>(۱۰۱)</sup> این البته از نظر آن‌ها استنباطی موقت و استثنایی بود که با جریان اصلی اندیشه‌ی آنان خوانایی نداشت و به مرحله‌ی اولیه‌ی حیات طبقه‌ی کارگر اختصاص داشت. طبقه‌ی کارگر در این مرحله یعنی درفاصله‌ی زوال اتحادیه‌ی کمونیستی و پیدایش سازمان‌های جدید کارگری که مارکس و انگلس مطمئن بودند، به‌وجود خواهد آمد و جای اتحادیه را می‌گیرد، رشد چندانی نکرده بود»<sup>(۱۰۲)</sup> آن‌ها مسلماً نمی‌خواستند که خود را جایگزین سازمان‌هایی کنند که در آن زمان وجود نداشتند، اما بار دیگر پس از آن که جنبش واقعی در دهه‌ی ششم قرن نوزدهم به‌وجود آمد، مارکس و انگلس نه‌تنها خود را نمایندگان حزب پرولتری نمی‌دانستند، بلکه برعکس هر‌جا که جنبش واقعی کارگری حضور داشت و علیه نظم موجود مبارزه می‌کرد حتی اگر رهبری آن‌را کسانی به‌عهده داشتند که با آن‌ها اختلاف نظر زیادی داشتند، خود را با آن هم‌هویت می‌دیدند و آن‌را جلوه‌ی حزب «در مفهوم عظیم تاریخی آن» می‌دانستند. به این ترتیب مارکس به کوگلمان گفت که کمون پاریس «شکوه‌مندترین عمل حزب ما در پاریس از قیام ژوئن به این سو بوده است.»<sup>(۱۰۳)</sup> انگلس هم کمابیش به همان ترتیب، به کمون به‌مثابه‌ی فرزند معنوی و بی‌چون‌وچرای انترناسیونال می‌نگریست، هر چند انترناسیونال برای به‌وجود آوردن آن حتی انگشتی هم تکان نداده بود»<sup>(۱۰۴)</sup> انگلس که در سال ۱۸۹۲ درباره‌ی جنبش کارگری در آلمان برای سوسیالیست‌های فرانسوی مقاله

می‌نوشت، تأکید کرد که «فقط به نام خود و نه به نام حزب آلمان» سخن می‌گوید و «صرفاً کمیته و هیأت‌های نمایندگی برگزیده‌ی این حزب حق چنین کاری را دارند.»<sup>(۱۰۵)</sup>

جالب توجه است که اگرچه انگلس در دهه‌ی پنجاه زمین‌های برای تشکیل حزب کارگری متشکل در آلمان نمی‌دید، در سال ۱۸۵۷ اصرار داشت که رهبر چارتیست بریتانیا ارنست جونز «حزبی را شکل دهد و برای این کار به مناطق کارگری برود»<sup>(۱۰۶)</sup> او در نظر داشت که انجمن ملی چارتیست‌ها در مناطق صنعتی فعالیت خود را گسترش دهد، و از این طریق از سنت‌های چارتیستی قدیمی برای تبدیل خود به حزبی که دارای پایگاه وسیع کارگری باشد استفاده کند که در آن نقش رهبری را جونز به‌عهده داشته باشد. انگلس به مناسبت مرگ جونز در سال ۱۸۶۹ او را «تنها انگلیسی تحصیل کرده می‌دانست که قلباً از آن‌ها طرفداری می‌کرد»<sup>(۱۰۷)</sup> به این ترتیب مارکس و انگلس حتی در سال‌هایی که موقعیت حساسی نداشتند دریافت اساسی خود را از حزب حفظ کردند و هر جا که ممکن بود می‌کوشیدند آن‌را به‌مثابه‌ی سازمانی که در آن نظریه‌ی سوسیالیستی با جنبش کارگری درهم می‌آمیزند، متحقق سازند.

### انترناسیونال اول

شکل‌گیری انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۳ برای مارکس و کمی بعد برای انگلس<sup>(۱۰۸)</sup> این فرصت را فراهم آورد تا از انزوای نسبی خود بیرون آیند و به جنبش کارگری اروپای غربی بپیوندند. این جنبش در آن زمان در مقیاسی بسیار وسیع‌تر از سلف اروپایی خود در دهه‌ی چهارم قرن نوزدهم احیا می‌شد. مارکس بدون این‌که کار نظری خود را کنار بگذارد، تا برگزاری کنگره‌ی هاگ در سال ۱۸۷۴ پیش‌تر به سازمان‌دهی، وحدت و هدایت این فدراسیون گسترده‌ی بین‌المللی سازمان‌های کارگری عضو توجه داشت، انترناسیونال اول نیز، هم‌چون اتحادیه‌ی کمونیست‌ها نه از سوی مارکس و انگلس، بلکه خود به خود از جنبش کارگری آن زمان<sup>(۱۰۹)</sup> برآمده بود و مارکس و انگلس از حیث توانایی نظری و معنوی خود<sup>(۱۱۰)</sup> به آن رهنمود می‌دادند و چشم‌انداز آن‌را ترسیم می‌کردند. آن‌ها برخلاف اتحادیه‌ی کمونیست‌ها<sup>(۱۱۱)</sup> در هیچ مرحله‌ای انترناسیونال را

یک حزب کمونیستی نمی‌دانستند. و یا هواداران خود در چارچوب گسترده‌ی انترناسیونال به‌عنوان حزب یا فراکسیون یک انجمن مخفی فعالیت نکردند.<sup>(۱۱۳)</sup> با این وصف، مارکس در خطابه‌ی افتتاحیه‌ی انترناسیونال از «تعدادی... که با اتحاد و دانش گرد هم آمده بودند»<sup>(۱۱۳)</sup> سخن می‌گوید و نظر حزبی خود مبنی بر ترکیب نظریه‌ی سوسیالیستی با جنبش کارگری<sup>(۱۱۴)</sup> را به‌طور مبسوط تفسیر و تحلیل کرد، «مارکس و انگلس به‌ویژه پس از کمون پاریس، نظرات خود پیرامون تشکیلات حزبی را در انترناسیونال کامل‌تر از همیشه گسترش دادند. مارکس برنامه‌ی انترناسیونال را در مقابل برنامه‌ی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها که برنامه‌ی نظری پیشرفته‌ای داشت و قوانین مقدماتی آن را خود او تدوین کرده بود»<sup>(۱۱۵)</sup> به‌نحوی تنظیم کرد که «از نظر جنبش کارگری حاضر قابل‌قبول باشد»<sup>(۱۱۶)</sup> او خود در این‌باره گفته بود که جنبش می‌بایستی رهبران لیبرال اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، پرودونیست‌های فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی و لاسالی‌های آلمانی را دربر گیرد.<sup>(۱۱۷)</sup> این جنبش هم اعضای منفرد و هم سازمان‌های عضو را می‌پذیرفت.<sup>(۱۱۸)</sup> این اصل که جنبش می‌بایستی «اجازه دهد هر بخش، برنامه‌ی نظری خود را آزادانه تدوین کند»<sup>(۱۱۹)</sup> موجب شد که مارکس به‌رغم تردید در پیوستن باکونین به جنبش و انتقاد به برنامه‌ی آن‌ها، پیشنهاد دهد که شعبه‌های اتحاد بین‌الملل سوسیال‌دموکراسی طرفدار او در انترناسیونال پذیرفته شوند.<sup>(۱۲۰)</sup>

مارکس در سال‌های نخست انترناسیونال، که اسناد و مدارک جنبش را تنظیم می‌کرد، خود را به «آن نکاتی که بستر توافق فوری و عمل مشترک کارگران، ملزومات مبارزه‌ی طبقاتی و نیز سازمان‌دهی کارگران در یک طبقه می‌شد محدود کرد.»<sup>(۱۲۱)</sup> او در آغاز پی برد «که لازم است جنبش دوباره احیا شود، تا بتواند برای پذیرش گفتارها زمینه‌ی مساعدی فراهم کند.»<sup>(۱۲۲)</sup> اما او برای پیروزی نهایی ایده‌های «مانیفست» صرفاً و منحصر بر رشد ذهنی طبقه‌ی کارگر تکیه کرده بود،<sup>(۱۲۳)</sup> که ضرورتاً می‌بایستی از وحدت عمل و بحث هماهنگ به دست آید، با گسترش جنبش او موفق شد برای خواست‌هایی که خصلت سوسیالیستی داشتند، طرفدارانی پیدا کند.<sup>(۱۲۴)</sup> به این ترتیب با فرارسیدن سال ۱۸۶۸، انترناسیونال که کار خود را بدون موضعی نسبت به مالکیت دولتی آغاز کرده بود، به‌رغم وجود اپوزیسیون پرودونی که رو به افول می‌گذاشت، رسماً



اعلام کرد که طرفدار مالکیت جمعی بر معادن، راه‌آهن، زمین‌های زراعی، جنگل‌ها و وسایل ارتباطی است.<sup>(۱۲۵)</sup>

مارکس از طرف شورای عمومی در اثرش «جنگ داخلی در فرانسه» از کمون پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ دفاعی پُرشور کرد. این واقعه مسأله‌ی مؤثرترین شکل فعالیت سیاسی جهت تضمین قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر را پیش رو گذاشت. این مسأله به‌دنبال گسترش حق رأی برای طبقه‌ی کارگر و کارزار باکونیست‌ها که مخالف شرکت در انتخابات بودند<sup>(۱۲۶)</sup> به مسأله‌ی روز تبدیل شد. پس از بحثی که مارکس و انگلس در آن شرکت داشتند<sup>(۱۲۷)</sup> قطعنامه‌ی معروف شماره ۹ کنفرانس لندن را که در آغاز این مقاله نقل شده تصویب کردند. انترناسیونال با این قطعنامه برای نخستین بار رسماً پشتیبانی خود را از «سازمان دادن طبقه‌ی کارگر در یک حزب سیاسی» اعلام کرد.<sup>(۱۲۸)</sup> این هدف یک سال بعد در کنگره‌ی هاگ ضمیمه‌ی قواعد انترناسیونال شد. هدف از این صورت‌بندی چیست که بارها نقل، اما کم‌تر واریسی شده است؟ دکتر تیلکی مولنار اهل ژنو، در پژوهش خود از کنفرانس لندن که تحقیقی برانگیزنده و مستند و در عین حال بسیار بحث‌برانگیز است، همراه با کسانی که با ارقام و آمار سروکار دارند، این قطعنامه را تدارک انترناسیونال به منظور «تبدیل شدن به نوعی حزب بین‌المللی متمرکز تفسیر می‌کند»<sup>(۱۲۹)</sup> در حالی که تا آن زمان مارکس انترناسیونال را «شبه‌ای از انجمن‌های به‌هم پیوسته می‌دانست».<sup>(۱۳۰)</sup> مولنار می‌گوید که بعدها او نیز به همین نظر رسید و در لندن آشکارا «ایده‌ی تبدیل همه‌ی این انجمن‌ها و گروه‌های غیرمنسجم به یک حزب بین‌المللی را پیش کشید».<sup>(۱۳۱)</sup>

مولنار نمی‌تواند در تأیید تفسیر خود از قطعنامه‌ی لندن از مارکس و انگلس سندی ارائه کند، او مدارک محکم این کنفرانس را نادیده می‌گیرد. مارکس و انگلس از این قطعنامه منظور کاملاً متفاوتی داشتند. از این‌رو، انگلس در سال ۱۸۹۳ از شکل‌گیری حزب کارگری مستقل در بریتانیا استقبال کرد و گفت که «این حزب جدید دقیقاً مطابق نظر اعضای قدیمی انترناسیونال است که در سال ۱۸۷۱ در کنفرانس لندن قطعنامه‌ی را به نفع حزب مستقل سیاسی<sup>(۱۳۲)</sup> تصویب کردند و علاقه داشتند تکوین آن را مشاهده کنند. علاوه بر این، انگلس در بروشور موسوم به بخش خارجی منچستر

که در دسامبر ۱۸۷۳ تنظیم کرد خطاب به همه‌ی بخش‌ها و اعضای فدراسیون بریتانیا،<sup>(۱۳۳)</sup> نوشت که قطعنامه «صرفاً خواهان شکل‌گیری حزب کارگری متمایز در مقابل همه‌ی احزاب طبقه‌ی میانه در هر کشور است». انگلس ادامه می‌دهد: «این قطعنامه در این‌جا یعنی انگلستان، از طبقه‌ی کارگر می‌خواهد از این‌که دنباله‌ی حزب بزرگ لیبرال باشد، سر باز زند و حزب مستقل خود را تشکیل دهد، همان‌گونه که در دوران شکوهمند جنبش بزرگ چارتیستی چنین کرد.»<sup>(۱۳۵)</sup> به این ترتیب، ما به مدل جنبش توده‌ای چارتیستی برمی‌گردیم یعنی اولین حزب مردان کارگر در دوران مدرن.<sup>(۱۳۶)</sup> همان‌گونه که در بالا توضیح داده شد، همان مدلی که نویسندگان «مانیفست کمونیست» از «سازمان» در سر داشتند: «پرولتاریا به‌مثابه‌ی طبقه و در پی آن به یک حزب سیاسی».<sup>(۱۳۷)</sup>

مارکس و انگلس در سال ۱۸۷۱ مدلی دیگری در ذهن داشتند. این مدل حزب کارگران سوسیال‌دموکرات آلمان بود که دو سال پیش در آیزناخ تکوین یافته بود. مارکس در کنفرانس لندن موضع‌گیری ضد جنگ بیل و لیبنکشت یعنی رهبران این حزب در پارلمان را در سال قبل هم‌چون نمونه‌ی اهمیت حضور نمایندگان در پارلمان‌های ملی<sup>(۱۳۸)</sup> یاد می‌کرد. موضع‌گیری انگلس هم زمانی که به شورای فدرال اسپانیایی انترناسیونال در فوریه ۱۸۷۱ نامه نوشت، مشابه بود.<sup>(۱۳۹)</sup> انگلس در این نامه‌ی مهم که درست پیش از حادثه کمون نوشت، می‌گوید که «تجربه همه‌جا نشان داده است که بهترین راه‌هایی کارگران از سلطه‌ی احزاب قدیمی آن است که در هر کشوری، حزب پرولتری با خطمشی کاملاً متمایز از دیگر احزاب به وجود آید».<sup>(۱۴۰)</sup>

به این ترتیب، مارکس و انگلس از سال ۱۸۷۱ به بعد فعالیت برای شکل‌گیری احزاب کارگری ملی مستقل را در دستور قرار دادند. آن‌ها به هیچ‌رو، نمی‌خواستند این یا آن حزب با نوع «مارکسیستی» حزب شبیه آن چه آیزناخ‌ها زیر نفوذ ایده‌های نظری (خود آن‌ها) شکل داده بودند<sup>(۱۴۱)</sup> و یا نوع حزبی که از حیث نظری کم‌تر رشد یافته بود ولی در جنبش چارتیستی پایه‌ی وسیع‌تری داشت را به‌عنوان تنها مدل برای همه‌ی کشورها تجویز کنند.<sup>(۱۴۲)</sup> هدف آن‌ها آن‌گونه که مولنار مدعی است این نبود که انترناسیونال را «با آموزه‌های عام مجهز کنند».<sup>(۱۴۳)</sup> «برنامه‌ی نظری عمومی» که مارکس در سال ۱۸۶۹ و به تدریج از طریق تبادل نظر در انترناسیونال به وجود آورده

بود<sup>(۱۴۳a)</sup> در چارچوب وسیع‌تری قرار داشت. دو روز پس از پایان کنفرانس لندن مارکس در ضیافت شامی برای نمایندگان سخنرانی کرد، در این سخنرانی مارکس تأکید کرد که «انترناسیونال آیین خاصی به وجود نیاورده است. وظیفه‌ی آن سازمان‌دهی نیروهای کارگری، پیوند جنبش‌های کارگری گوناگون به یک دیگر و اتحاد آن‌ها است»<sup>(۱۴۴)</sup> (طنزآمیز است که مولنار گزارش کامل این سخنرانی را به‌عنوان ضمیمه چاپ کرده است) در آخر ماه اوت سال ۱۸۷۱ در اوج سخت‌ترین مبارزات علیه آنارشئیست‌ها؛ انگلس توضیح داد که باکونین و هوادارانش حق دارند در درون انترناسیونال «به تبلیغ برنامه‌ی خود» بپردازند.<sup>(۱۴۵)</sup>

همان‌گونه که جولیس برون‌تال در کتاب خود «تاریخ انترناسیونال» اشاره دارد، درگیری بین مارکس و باکونین «به‌سبب تناقضات نظری بر سر مسأله‌ی تشکیل انترناسیونال به وجود نیامد»<sup>(۱۴۶)</sup> باکونین به‌رغم عوام‌فریبی آزادمنشانه خود، می‌کوشید انترناسیونال را زیر تسلط غیرمسئولانه‌ی انجمن یا انجمن‌هایی در آورد که سازمان‌دهی آن‌ها سلسله‌مراتبی و هرمی بود، او روز اول آوریل سال ۱۸۷۰ به یکی از پیروان خود به‌نام آلبرت ریچارد نوشت: «اگر این دیکتاتوری جمعی و نامرئی را ایجاد کنی پیروز خواهی شد، انقلابی که خوب رهبری شود پیروز می‌شود، در غیر این صورت شکست خواهد خورد».<sup>(۱۴۷)</sup>

مسأله‌ی مورد اختلاف بین مارکس و باکونین این بود که آیا انترناسیونال می‌بایستی به‌مثابه‌ی سازمانی دموکراتیک و علنی با مقررات و خط مشی‌ای که در کنگره‌هایش به تصویب می‌رسید اداره شود، یا به باکونین اجازه دهد «فعالیت آن را با توطئه‌ی پنهانی فلج کند»<sup>(۱۴۸)</sup> و فدراسیون‌ها و بخش‌هایی که با تصمیمات کنگره مخالف‌اند از پذیرش آن سرباز زنند.<sup>(۱۴۸a)</sup>

مارکس و انگلس هم گاه‌گاه و بی‌تردید به رفتارهای واقعی انجمن‌های مخفی باکونینیست بیش از حد بها می‌دادند (گاه برای خود توطئه‌گر کهنه‌کار هم مشکل بود که از همه‌ی این نقشه‌ها اطلاع داشته باشد و بین پروژه‌های واقعی و خیالی ذهن توطئه‌گر خود تمایز قایل شود)<sup>(۱۴۹)</sup> و به خاطر این‌که در اوج درگیری جدلی به حملات شخصی بی‌دلیل و مدرک متوسل می‌شدند،<sup>(۱۵۰)</sup> مقصر بودند. «البته هیچ یک از این

ناسزاها به سطح نفرت یهودستیزانه‌ی این انترناسیونالیست فرضی نمی‌رسید که چاشنی فحش‌های خود به مارکس می‌کرد.»<sup>(۱۵۱)</sup> باکونین دلایل کافی برای بسیج نیرو به‌دست آن‌ها داده بود تا برای شکست و اخراج او از کنگره‌ی هاگ در سپتامبر ۱۸۷۲ نیرو گرد آورند.

پیشنهاد‌های مارکس و انگلس پیرامون افزایش قدرت شورای عمومی که در کنگره به تصویب رسید، نباید به‌مناب‌ه‌ی اعمال طرح مازینیستی «نوعی دولت مرکزی برای طبقات کارگر اروپا» دریافت شود، مارکس زمینه‌ی رد این پیشنهاد را در آغاز انترناسیونال تضمین کرده بود.<sup>(۱۵۲)</sup> همین‌طور طرح بلانکیست‌های فرانسوی که می‌خواستند انترناسیونال «پیشگام بین‌المللی انقلاب پرولتری» با رهبری کاملاً سلطه‌جویانه باشد و انتقاد آن‌ها پس از کنگره‌ی هاگ از انترناسیونال مبنی بر این که «نهادی» بیش از حد «پارلمانی» است<sup>(۱۵۳)</sup> هیچ کدام را نمی‌توان به مارکس و انگلس نسبت داد. همه‌ی آن‌چه آن‌ها پیشنهاد می‌کردند این بود که حق شورای عمومی برای اخراج بخش‌ها که در کنگره‌ی سال ۱۸۶۹ بال تأیید شد و باکونین هم کاملاً از آن حمایت کرد،<sup>(۱۵۴)</sup> به فدراسیون‌ها هم داده شود،<sup>(۱۵۵)</sup> البته مارکس تأکید کرد به این شرط که «فعالیت‌های شورای عمومی تحت کنترل باشد».<sup>(۱۵۶)</sup>

### حزب توده‌ای ملی

مارکس و انگلس که در دوران پس از کمون با آزار و تعقیب نیروهای ارتجاعی و اخلاال‌گری باکونینیست‌ها مواجه بودند، چاره‌ای جز مبارزه برای ایجاد رهبری متمرکز و کارآ برای انترناسیونال نداشتند. اما با این کار به پایان دادن به فعالیت آن نیز شتاب بخشیدند. پیشنهاد‌های آن‌ها به باکونین زمینه‌ساز بسیج مخالفانی علیه شورای عمومی انترناسیونال در ایتالیا، اسپانیا و بلژیک شد که محور عمومی آن «ضداقتدار-مداری» بود و بخش مهمی از انگلیسی‌ها که پیش‌تر از مارکس علیه پرودونیست‌ها حمایت کرده بودند و تمایلات آنارشستی نیز نداشتند، از آن پشتیبانی کردند.<sup>(۱۵۷)</sup> مارکس و انگلس برای این که شورای عمومی زیر نظارت بلانکیست‌ها قرار نگیرد مجبور بودند، کنگره‌ی هاگ را تشویق کنند تا محل خود را به نیویورک منتقل کند، این کنگره همان‌گونه که انگلس در پاییز سال ۱۸۷۴ اعلام کرد به‌طرز بارزی پایان انترناسیونال

اول را نشان داد. او نوشت: «جهان پرولتری» برای «ایجاد احزاب پرولتری همه‌ی کشورها بیش از حد بزرگ و گسترده شده بود»<sup>(۱۵۸)</sup> او بر این باور بود که انترناسیونال بعدی پس از تأثیر گسترده‌ای که نوشته‌های مارکس داشت، می‌تواند «آشکارا کمونیستی باشد و با صراحت اصول خود را اعلام کند»<sup>(۱۵۹)</sup>

در دوره‌ی نخست پس از کنگره‌ی هاگ مارکس و انگلس امیدوار بودند که انترناسیونال اول احیا شود، اما ناسازه این بود که رشد احزاب کارگری ملی مانع این شد. اساسنامه‌های جدید انترناسیونال طوری طراحی شده بود که به رشد این احزاب کمک کند، اما در عمل توسعه‌ی آن‌ها به‌مثابه‌ی سازمان‌های خودمختار با انترناسیونال تعارض پیدا کرد. حق با مولنار است که می‌گوید «این احزاب از انترناسیونال زاده شدند اما خود باعث زوال آن شدند»<sup>(۱۶۰)</sup> دکتر راجر مورگان در بررسی بسیار مستند خود پیرامون اولین و مهم‌ترین این احزاب به تفصیل نشان داده است<sup>(۱۶۱)</sup> که چه‌گونه پیدایش حزب آیزناخ که می‌بایستی جایگزین گروه آلمانی‌زبان انترناسیونال به رهبری جی. بی. بکر از ژنو شود، به دلیل اشتغال آیزناخی‌ها در مبارزه‌ی ملی، به کاهش فعالیت‌های مستقیم انترناسیونال در آلمان منتهی شد.<sup>(۱۶۲)</sup> مارکس و انگلس اگر فکر می‌کردند این شکل مشخص از سازمان‌دهی، دیگر برای جنبش واقعی مناسب نیست و به مانعی در راه پیشرفت بیش‌تر آن تبدیل می‌شود،<sup>(۱۶۳)</sup> هرگز به آن نمی‌چسبیدند. اگرچه موضع‌گیری آن‌ها در سال ۷۲-۱۸۷۱ نتوانست انترناسیونال اول را نجات دهد، مع‌هذا آن‌ها به تهیه‌ی اصول سیاسی و تشکیلاتی احزاب دیگری که می‌بایست به وجود آیند و در اغلب موارد ماهیتی کمابیش مارکسیستی داشتند،<sup>(۱۶۴ a)</sup> کمک می‌کردند. این موضع‌گیری‌ها هم‌چنین کمک کردند تا انترناسیونال دوم قویاً تحت تأثیر مارکسیسم باشد، هرچند که مستقیماً کمونیستی نبود. این انترناسیونال سرانجام با «حمایت پُرشور»<sup>(۱۶۴)</sup> انگلس در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد، انگلس که تصمیم یکپارچه‌ی کنگره‌ی دوم در سال ۱۸۸۹ مبنی بر کنار گذاشتن نمایندگان گروه‌های آنارشویست را تحلیل می‌کرد، نوشت: «با اتخاذ این تصمیم انترناسیونال قدیمی به پایان می‌رسد و انترناسیونال جدیدی آغاز می‌شود. این تصمیم نوزده سال پس از تصویب قطعنامه‌های کنگره‌ی هاگ به معنی تأیید کامل و بی‌چون و چرای آن‌ها است»<sup>(۱۶۵)</sup>

### فدراسیون گسترده‌ی سازمان‌های کارگری

به‌نظر مارکس، وقتی لاسال در سال ۱۸۶۳ اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان (ADAV) را پایه گذاشت، با دمیدن روح تازه‌ای به جنبش کارگری مستقل پس از پانزده سال خدمتی فناناپذیر کرد،<sup>(۱۶۶)</sup> با این وصف، به‌رغم آن‌که مارکس نکات مثبت این سازمان مستقل کارگری را به رسمیت شناخت و مدت کوتاهی در سال ۶۵-۱۸۶۴ با ارگان آن همکاری کرد عموماً او و انگلس آن را بیش‌تر «یک فرقه‌ی کارگری»<sup>(۱۶۷)</sup> توصیف می‌کردند تا یک حزب کارگری. آن‌ها کوشش لاسالی‌ها را مبنی بر تعیین مسیری که کارگران «طبق نسخه‌ی جزمی مشخصی»<sup>(۱۶۸)</sup> باید دنبال کنند، و ترویج نامناسبی که (دست‌کم پیش از سال ۱۸۶۸) پیرامون آزادی کامل سیاسی داشتند نفی می‌کردند. مارکس و انگلس آیین رهبری و تشکیلات<sup>(۱۶۹)</sup> «سفت و سخت» آن‌ها را که اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان سعی می‌کرد حتی به درون اتحادیه‌های تحت نفوذش هم گسترش دهد، ترجمان ماهیت فرقه‌گرایانه‌ی آن می‌دانستند.<sup>(۱۷۰)</sup> مارکس که با همه‌ی این‌ها مخالفت می‌کرد در سال ۱۸۶۸ به شوایتسر رئیس اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان نوشت که در آلمان به‌ویژه «جایی که کارگر از کودکی انضباطی بورکراتیک می‌بیند و به اقتدار و سازمان‌هایی که بر فراز او قرار گرفته‌اند، باور دارد، از همه مهم‌تر آن است که به او یاد دادند چه‌گونه مستقل عمل کند.»<sup>(۱۷۱)</sup>

از سال ۱۸۶۵ مارکس برای ایجاد شعب انترناسیونال در آلمان می‌کوشید تک‌تک اعضا را به این شعب فرا خواند. مارکس این شعبه‌ها را زمینه‌ی تدارک یک حزب کارگری ملی می‌دانست که ایجاد آن با جوش و خروشی که بیسمارک جهت اتحاد آلمان به‌وجود آورده بود تسهیل می‌شد.<sup>(۱۷۲)</sup> مارکس دقیقاً یک قرن پیش، با انتشار جلد نخست «سرمایه» کمک نظری مهمی به ایجاد این حزب کرد، او امیدوار بود که با انتشار این کتاب «حزب را تا آن‌جا که ممکن است ارتقا دهد،<sup>(۱۷۳)</sup> و یک سال بعد نیز در کنگره‌های ملی، دو سازمان اصلی کارگران آلمان<sup>(۱۷۴)</sup> و مجمع سازمان‌های کارگری آلمان به رهبری بیل و لیکنشت از آن استقبال کردند،<sup>(۱۷۵)</sup> در کنگره‌ای که در آیزناخ در سال ۱۸۶۹ برگزار شد، انجمن بیل همراه با عناصری از اپوزیسیون به (ADAV) پیوستند و حزب کارگران سوسیال‌دموکرات آلمان را بر اساس برنامه‌ای که تأثیر مارکسیسم بر

آن مشهود بود، تشکیل دادند. البته خواست «دولت آزاد مردمی» این انجمن و پاره‌ای صورت‌بندی‌های لاسالی مورد تأیید مارکس و انگلس قرار نگرفت.<sup>(۱۷۶)</sup> این حزب در عین حال که از پاره‌ای جنبه‌ها به اندازه‌ی اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان سوسیالیست نبود، از نظر مارکس و انگلس بی‌شک این امتیاز را بر اتحادیه‌ی مذکور داشت که سازمان یافته بود، در این حزب مارکس و انگلس یک حزب پرولتری راستین را بازشناختند،<sup>(۱۷۷)</sup> و برای اولین بار پس از انحلال اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در سال ۱۸۵۲ اصطلاح «حزب ما» را برای حزب سیاسی متشکل آن زمان به کار بردند.<sup>(۱۷۸)</sup>

وقتی در سال ۱۸۷۵ کنگره‌ی وحدت بین این دو سازمان کارگری آلمان در گوتا تشکیل شد و طرح برنامه‌ی حزب جدید انتشار یافت، مارکس و انگلس نقد معروف خود پیرامون نارسایی‌های نظری این برنامه را جهت بررسی خصوصی برای رهبران آیزناخ نوشتند.<sup>(۱۷۸)</sup> مارکس نوشت: «هر گامی که جنبش واقعی به پیش بردارد، از یک دوجین برنامه مهم‌تر است، از این رو، اگر نتوان از برنامه آیزناخ فراتر رفت، دست کم می‌توان برای فعالیت علیه دشمن مشترک به توافق دست یافت».<sup>(۱۷۹)</sup> مارکس و انگلس به‌رغم این تردیدها با حزب متحد جدید همکاری کردند و به‌زودی به این حزب هم به‌مثابه‌ی «حزب ما» اشاره می‌کردند<sup>(۱۸۰)</sup> و انگلس در پایان عمر خود این اتحاد را به سبب «افزایش قدرتی» که در پی داشت تحسین کرد.<sup>(۱۸۱)</sup>

مارکس و انگلس در عین حال که از رشد چشم‌گیر حزب جدید خرسند بودند، همواره زمانی که علایم و نشانه‌های «به‌ابتدال کشیده شدن حزب و تئوری» را در صفوف آن ملاحظه می‌کردند،<sup>(۱۸۲)</sup> به دفاع از حزب برمی‌خاستند. به این ترتیب، آن‌ها در سپتامبر سال ۱۸۷۸ طی بخش‌نامه‌ی شدیدالحنی که به رهبران حزب فرستادند از برخورد آشتی‌طلبانه برخی «از نمایندگان خرده‌بورژوازی»<sup>(۱۸۳)</sup> که سعی داشتند با خصلت پرولتری حزب مبارزه کنند<sup>(۱۸۴)</sup> و به این ترتیب به‌مثابه‌ی (عنصر تضعیف‌کننده)<sup>(۱۸۵)</sup> در درون آن عمل کنند، انتقاد کردند. برای آن‌ها «غیرقابل درک بود» که «در درون خود» افرادی را تحمل کنند<sup>(۱۸۶)</sup> که بگویند کارگران بیش از آن بی‌فرهنگ اند که بتوانند خود را آزاد کنند.<sup>(۱۸۷)</sup> انگلس در سال ۱۸۸۲ به بیل نوشت که هیچ توهمی ندارد که «روزی فرا می‌رسد که بین ما و عناصر متمایل به بورژوازی

در حزب درگیری به وجود می‌آید و جناح راست و چپ<sup>(۱۸۸)</sup> از یک‌دیگر جدا می‌شوند»<sup>(۱۸۹)</sup>

انگلس در ماه‌های آخر عمر خود خط حزب در اصول گسترده‌ی آن و نیز برنامه‌ی آن را پس از نقد اولیه در کنگره‌ی ارفورت در سال ۱۸۹۱ مورد تأیید قرار داد.<sup>(۱۹۰)</sup> او غرور خود را از موفقیت‌های انتخاباتی «ما» که در سال ۱۸۹۳ شاهد رسیدن آن به مرز دو میلیون نفر بود، ابراز داشت؛ و با خوش‌بینی بیش از حد، اکثریت انتخاباتی و تشکیل دولت سوسیالیست بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ را پیش‌بینی کرد.<sup>(۱۹۱)</sup> او در سال ۱۸۹۵ چند ماه پیش از مرگش در مقدمه‌ای که بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸-۱۸۵۰» اثر مارکس نوشت، از حقانیت نظری «شیوه‌ی کاملاً جدید مبارزه‌ی پرولتری» که «با استفاده‌ی موفق از حق رأی عمومی» برای پرولتاریا به وجود آمده بود<sup>(۱۹۲)</sup> دفاع کرد، و «دوران حملات غافل‌گیرانه و انقلابی را که از سوی اقلیت‌های آگاه با قربانی کردن توده‌های ناآگاه به ثمر می‌رسید»<sup>(۱۹۳)</sup> متعلق به گذشته دانست. اما به پل لافارگ تأکید کرد تاکتیک‌هایی را که در این کتاب ترسیم شده است می‌توان در کلیت آن‌ها در فرانسه، بلژیک، ایتالیا و اتریش دنبال کرد. این تاکتیک‌ها «ممکن است فردا در آلمان غیرقابل اجرا باشند.»<sup>(۱۹۴)</sup>

انگلس عنوان «سوسیال‌دموکراتیک» را برای «حزبی که برنامه‌ی آن نه تنها به‌طور عام سوسیالیستی، بلکه مستقیماً کمونیستی است، و هدف سیاسی نهایی آن الغای کل دولت و از این‌رو دموکراسی است نامناسب دانست.<sup>(۱۹۵)</sup> پرفسور هارولد لاسکی در مقدمه‌ای که بر صدمین چاپ «مانیفست کمونست» نوشت، نمی‌پذیرد که مارکس و انگلس نظرشان را پیرامون حزب پس از سال ۱۸۴۸ تکامل داده‌اند. او مدعی است که «ایده‌ی حزب کمونیست مستقل به انقلاب روسیه مربوط می‌شود. این ایده در تفکر مارکس یا انگلس محلی از اعراب نداشت»<sup>(۱۹۶)</sup> او چنین استدلال می‌کند که «مارکس و انگلس هرگز در صدد تأسیس حزب مستقل کمونیست آلمانی نبودند.»<sup>(۱۹۷)</sup> پرفسور لاسکی متوجه نیست که از نظر مارکس و انگلس «کمونیسم آلمانی هنوز به‌مثابه‌ی حزب کارگری وجود نداشت.»<sup>(۱۹۸)</sup> انگلس در سال ۱۸۶۴ به زورگه نوشت شکل‌گیری حزب سوسیالیستی به رهبری بیل و لیکنشت پس از سال ۱۸۶۹ آغاز می‌شود.



همین‌طور نظرات مارکس و انگلس درباره‌ی تکوین حزب مارکسیستی در همان دوره در فرانسه ادعای بیش از حد عام لاسکی را تأیید نمی‌کند که معتقد بود «مارکس و انگلس بدون این که حزب مستقل خود را تشکیل دهند، همواره از احزاب کارگری حمایت می‌کردند، حتی زمانی که کمونیست نبودند»، و به این امر که «چنین حزبی ممکن بود برنامه‌ی مناسبی نداشته باشد بی‌اعتنا بودند».<sup>(۱۹۹)</sup> در حقیقت در سال ۱۸۸۲ زمانی که گد (Guesde) و جناح چپ اقلیت حزب کارگری، کنگره‌ی اتین فرانسه را ترک کردند<sup>(۲۰۰)</sup> و این حزب به حزب گدیست و «پوسییلیست» تبدیل شد، انگلس از این حرکت پشتیبانی کرد. او این جدایی «عناصر متضاد» را «ناگزیر» و «مفید» توصیف کرد<sup>(۲۰۱)</sup> و در نامه‌ای به برنشتاین گزارش داد که جناح «پوسییلیست» راست «جایگزین مقدمه‌ی کمونیستی» برنامه حزب در سال ۱۸۸۰ شد، که مارکس «به کمک مقررات انترناسیونال سال ۱۸۶۶ پایه‌ریزی کرده بود.»<sup>(۲۰۲)</sup> انگلس گفت که این جدایی «می‌بایست به‌طور فراگیر طراحی می‌شد، زیرا پرودونیست‌های فرانسوی بسیار عقب‌افتاده بودند و هنوز درست نبود کنار گذاشته شوند».<sup>(۲۰۳)</sup> انگلس در همان نامه مطرح کرد که «اگر پوسییلیست‌ها حزبی بدون برنامه به‌وجود می‌آوردند که هرکس می‌توانست به آن بپیوندد، در آن صورت این دیگر حزب نبود». او اضافه کرد که: «چند صباحی در اقلیت بودن با برنامه‌ی درست در حیات یک سازمان، هنوز هم بهتر از ماندن در حزبی است که تنها شباهت اسمی با حزب بزرگ دارد.»<sup>(۲۰۴)</sup>

### حزب ملی فراگیر کار

به نظر می‌رسد ایده‌ی حزب فراگیر کارگری که مارکس و انگلس در زمینه‌ی بریتانیا و ایالات متحده از آن پشتیبانی می‌کردند، و انگلس پس از مرگ دوستش، در دهه‌های هشتاد و نود قرن نوزدهم که جنبش خودانگیخته‌ی کارگری در این دو کشور جان گرفت، این ایده را کاملاً گسترش داد، دقیقاً همان چیزی که در آلمان و فرانسه با آن مخالف بودند. از این‌رو، انگلس در پایان سال ۱۸۸۶ طی نامه‌ای به فلورانس کلی ویشنوتسکی می‌نویسد که در انتخابات آتی آمریکا «یک تا دو میلیون رأی کارگران... برای یک حزب واقعی کارگری ارزشش بی‌نهایت بیش‌تر از صد هزار رأی به برنامه‌ای

است که از حیث نظری کامل است».<sup>(۲۰۵)</sup> انگلس نسبت به عقب‌ماندگی نظری سوالیه‌های حزب کار که هنری جورج در این «حزب پرچم‌دارش» بود توهمی نداشت،<sup>(۲۰۶)</sup> اما بر این باور نبود که وقت انتقاد از آن فرارسیده است.<sup>(۲۰۷)</sup> او توضیح داد: «هر چیز که یکپارچگی ملی حزب کارگری را به تعویق اندازد و یا مانع آن شود - با هر خط‌مشی‌ای که باشد - اشتباه بزرگی است»<sup>(۲۰۸)</sup> او در سال ۱۸۸۷ در پیش‌گفتاری بر چاپ امریکایی کتاب «وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان در سال ۱۸۴۴» نوشت، این یک‌پارچگی می‌بایستی از طریق «اتحاد گروه‌های مستقل گوناگون در یک ارتش کارگری ملی» عملی شود این حزب باید «هدفش فتح ساختمان کنگره و کاخ سفید باشد».<sup>(۲۰۹)</sup>

انگلس در مجموعه مقالاتی که برای لیبر استاندارد در سال ۱۸۸۱ می‌نوشت، جنبش کارگری بریتانیا را تشویق کرد «حزب سیاسی کارگری»<sup>(۲۱۰)</sup> خود را به‌وجود آورد و نمایندگان خود را به پارلمان بفرستد،<sup>(۲۱۱)</sup> او با پیش‌گویی درخشانی درباره‌ی شکل سازمانی که دو دهه بعد، حزب کار<sup>(۲۱۲)</sup> می‌بایستی داشته باشد، نوشت: «در کنار یا بر فراز اتحادیه‌های حرفه‌ای مشخص می‌بایستی اتحادیه‌ای عمومی، سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر به طور عام، سر برآورد».<sup>(۲۱۳)</sup> انگلس از دل قیام نظامی ۱۸۸۸-۱۸۸۹ و نخستین پیروزی کاندیداهای مستقل کارگری، آشکارا همه‌ی سوسیالیست‌ها را تشویق کرد به حزب مستقل کار که در سال ۱۸۹۳ شکل گرفته بود بپیوندند. او معتقد بود که اگر این حزب مدبرانه هدایت شود، سرانجام هر «سازمان سوسیالیستی»<sup>(۲۱۴)</sup> دیگری را جذب خواهد کرد. به‌رغم وجود «انواع آدم‌های مضحک» در میان رهبران حزب مستقل کار، انگلس به سورگه نوشت: «توده‌ها پشت سر رهبران هستند یا رفتار درست را به آن‌ها خواهند آموخت یا آن‌ها را دور می‌ریزند».<sup>(۲۱۵)</sup> اما گسترش حزب جدید در دو سال بعد طبق انتظار او پیش نرفت و با آغاز سال ۱۸۹۵ «نه یک حزب بلکه جز فرقه مشاهده نمی‌شد»<sup>(۲۱۶)</sup> انگلس آشکارا درباره‌ی حزب جدید نه بر پایه معیار طرفداری آن از تئوری مارکسیسم، بلکه بر بنیاد این‌که تا چه حد «یک حزب کارگری متمایز» بود داوری می‌کرد؛ حزبی که «جنبش خود»<sup>(۲۱۷)</sup> توده‌ها باشد و در هر شکلی منافع جنبش خود را انعکاس و ارتقا می‌دهد.

این وزن و اهمیت بسیار متفاوتی که انگلس به اهمیت درک نظری صحیح به ماهیت برنامه‌ی حزب و به وسعت جاذبه‌ی آن در مورد آلمان و فرانسه از یک سو و بریتانیا و امریکا از دیگر سو می‌دهد، به یقین به دو مفهوم متفاوت از حزب پرولتری اشاره دارد. اما تفاوت‌ها مطلق نیستند و تناقضات غیرقابل توضیحی را در اندیشه‌ی بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی نشان نمی‌دهند.<sup>(۲۱۸)</sup> اگر کاربردشان را در هر موردی بر اساس توضیح مارکس در نامه‌ای که به خانم کلی ویشنوتسکی نوشت و در بالا از آن نقل‌قول آورده شد، واری کنیم، متوجه می‌شویم که حتی مکمل یک‌دیگرند. در آن‌جا مارکس می‌گوید: «نظریه‌ی ما جزم نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی روند تکامل است و این روند مراحل متعددی را دربر می‌گیرد.»<sup>(۲۱۹)</sup> بریتانیا و ایالات متحده در آن زمان طبقه‌ی کارگر صنعتی بزرگی داشتند که غالباً سازمان‌های صنفی مبارز و مهمی را رشد داده بودند، اما در آن‌جا کسانی که در باب سوسیالیسم چیزی می‌فهمیدند، انگشت‌شمار بودند. همان‌گونه که انگلس توجه سورگه را جلب کرد، در این‌جا مقایسه‌ای می‌شود با نقشی که «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در بین انجمن‌های کارگری پیش از ۱۸۴۸» در آلمان بازی کرد.<sup>(۲۲۰)</sup> بنابراین، در این مورد انگلس کاملاً مناسب می‌دید که توضیح دهد مارکسیست‌های امریکایی می‌بایست «به‌همان ترتیبی عمل کنند که سوسیالیست‌های اروپایی زمانی که اقلیت کوچکی از طبقه‌ی کارگر بودند عمل کردند»،<sup>(۲۲۱)</sup> یا همان‌گونه که «مانیفست کمونیست» خاطر نشان کرد: «کمونیست‌ها یک حزب خاصی در مقابل دیگر احزاب کارگری نیستند.»<sup>(۲۲۲)</sup> اما از سال ۱۸۴۸ وضع کارگران در قاره‌ی اروپا بسیار بهتر شده بود. در آلمان در سال ۱۸۶۹ و تا حد کم‌تری فرانسه در سال ۱۸۸۵ احزابی با برنامه‌های کمابیش سوسیالیستی در میان طبقه‌ی کارگر به وجود آمده بودند، به نظر مارکس و انگلس هر نوع کوششی برای درآمیختن این احزاب با سازمان‌های دیگر یا کسب آرای بیش‌تر از طریق به‌ابتدال کشیدن و یا حذف چنین برنامه‌هایی «بی‌تردید برای آن‌ها گامی قهقرایی» بود.<sup>(۲۲۳)</sup> اما برای بریتانیا و آمریکا، جایی که کارگران از لحاظ سیاسی به احزاب بورژوازی وابسته بودند، هر گامی در جهت حزب متحد وسیع‌تری که حزب خود آن‌ها است هر قدر هم که زمینه‌ی نظری عقب‌افتاده‌ای داشته باشد، پیشرفت محسوب می‌شود و «گام بزرگ‌تر بعدی است که باید برداشته شود.»<sup>(۲۲۴)</sup>

انزوایی که گروه‌های متشکل مارکسیست بر خود تحمیل کرده بودند،<sup>(۲۲۵)</sup> انگلس را به این جهت سوق داد که از آن‌ها به سبب رفتار و کردارشان که صرفاً شبیه فرقه‌هایی بودند که «می‌خواستند تئوری مارکسیستی را به ایده‌ای خشک تقلیل دهند»،<sup>(۲۲۶)</sup> انتقاد کند. انتقاد انگلس به این جزم‌گرایی<sup>(۲۲۷)</sup> انگلوساکسونی موجب شد از فدراسیون سوسیال‌دموکرات بریتانیا و حزب کار سوسیالیست ایالات متحده جدا شود و دلیل این جدایی انتقاد از رفتار «بدون ظرافت» هیندمن، آن‌گونه که کول، پوست‌گیت،<sup>(۲۲۸)</sup> و پس از آن‌ها کارو هانت ادعا کنند، نبود.<sup>(۲۲۹)</sup> اما انگلس معتقد بود که این سازمان‌ها با «قبول نظریه‌ی ما و کسب اصول»،<sup>(۲۳۰)</sup> در صورتی نقشی برعهده خواهند گرفت که در میان «توده‌های کاملاً معطف» کارگران به‌مثابه‌ی «گروه اصلی مردمی که جنبش و هدف آن را درک می‌کنند، و از این‌رو، خود در مرحله‌ی بعدی رهبری را به‌عهده می‌گیرند» کار کنند.<sup>(۲۳۱)</sup> تجربه نشان داده است که «در آن مرحله در میان همراهی با جنبش عمومی طبقه‌ی کارگر بدون این‌که ما موضع مشخص یا حتی تشکیلات خود را کنار بگذاریم یا مخفی کنیم، ممکن است».<sup>(۲۳۲)</sup> در آن صورت مارکسیست‌ها می‌توانند سهم به‌سزایی در تدوین «خط‌مشی نهایی»<sup>(۲۳۳)</sup> جنبش کارگری کشور خود داشته باشند، خط‌مشی‌ای که می‌بایستی اساساً شبیه خط‌مشی کلی طبقه‌ی کارگر رزمنده‌ی اروپا باشد و خواهد بود»<sup>(۲۳۴)</sup> در این مرحله، انگلس بی‌شک شکل گرفتن «حزب بعدی» را پیش‌بینی کرد، همان‌گونه که چهار دهه پیش از آن پیش‌گویی کرده بود که حزب جدیدی «از اتحاد سوسیالیسم و چارتیسم، با بازتولید کمونیسم فرانسوی به شیوه‌ی انگلیسی» از رهگذر پیوند چارتیست‌ها، که «به لحاظ نظری عقب‌افتاده‌تر و کم‌تر رشدیافته بودند» اما در اصل پرولتر بودند، و سوسیالیست‌های «دوراندیش» به‌منظور تبدیل طبقه‌ی کارگر به «رهبر معنوی واقعی» کشورشان به‌وجود خواهد آمد.<sup>(۲۳۵)</sup>

برخلاف ادعای سورل که می‌گوید مارکس و انگلس «ایده‌ی حزب را کنار گذاشتند تا به ایده‌ی طبقه باز گردند»<sup>(۲۳۶)</sup> آن‌ها حزب را لحظه‌ای در رشد و تکامل پرولتاریا می‌دانستند که بدون آن پرولتاریا «نمی‌تواند هم چون یک طبقه عمل کند». انگلس در سال ۱۸۸۹ به ترییر نوشت: «طبقه‌ی کارگر برای آن‌که به اندازه‌ی کافی توانا باشد تا در روز سرنوشت‌ساز پیروز شود، می‌بایستی حزبی جدا از همه‌ی احزاب دیگر و در تقابل با آن‌ها به‌وجود آورد، یعنی یک حزب طبقاتی آگاه» و بعد با کمی ساده‌کردن مسأله،

می‌افزاید که این آن چیزی است که «مارکس و من از سال ۱۸۴۷ به این سو مطرح کرده‌ایم».<sup>(۲۳۷)</sup> انگلس در سال ۱۸۶۵ در مقاله‌ی «نظام پروس و حزب کارگران آلمان» که با مارکس پیش از انتشار مورد بحث و بررسی قرار داده بود، حزب کارگران را تعریف می‌کند. در این مقاله او تنها سازمان کارگران موجود یعنی سازمان مستقل کارگران را در انطباق با این تعریف نمی‌داند و حزب کارگران را «آن بخش از طبقه می‌داند که به منافع مستقل طبقه آگاهی یافته است».<sup>(۲۳۸)</sup> هرگاه از حزب پرولتری از روی مسامحه سخن می‌گویند و آن را با طبقه یکسان می‌انگارند،<sup>(۲۳۹)</sup> ظاهراً محتوای نظر آن‌ها این است که به کل طبقه اشاره می‌کنند، در صورتی که آن چه در واقع هدف آن‌ها است «بخش از حیث سیاسی فعال طبقه» است<sup>(۲۴۰)</sup> که بخش‌های هر چه بیش‌تر طبقه با «آگاهی به رهایی خویش»<sup>(۲۴۱)</sup> به حمایت از آن‌ها برمی‌خیزند.

در همه‌ی دوران‌های فعالیت و اندیشگی مارکس و انگلس، از سال ۱۸۴۴ به بعد آگاهی نظری و استقلال عمل (فعالیت خودانگیخته‌ی خود طبقه) طبقه‌ی کارگر عناصر اصلی برداشت آن‌ها از حزب پرولتری را تشکیل می‌دهد که با شرایط گوناگون نسبت‌های متفاوتی دارند. آن‌ها همواره عوامل ممکن در برداشت مارکسیستی از تحول پرولتاریا به پختگی و آگاهی کامل را عرضه می‌دارند، و نه «دوگانگی» ای که ماکسیمیلیان روبل اهل پاریس مطرح می‌کند.<sup>(۲۴۲)</sup> روبل می‌کوشد برداشت مارکس از حزب را در تخت پروکرست این نظریه‌ی بسیار بحث‌برانگیز قرار دهد مبنی بر این که در آثار مارکس ناهم‌خوانی اساسی بین جامعه‌شناسی ماتریالیستی و اخلاق آرمانی او وجود دارد که از کمونیسم به ارث رسیده است و در خدمت «فرضیه»ی انقلاب اجتماعی قرار دارد.<sup>(۲۴۳)</sup> روبل با گردآوری اسنادی از نوشته‌های سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۹۵ مارکس و انگلس که دامنه‌ی گسترده‌ای دارند و با نادیده گرفتن کامل تکوین تاریخی این نوشته‌ها، می‌کوشد در کارهای آن‌ها «برداشت دوگانه‌ای از حزب پرولتری» تشخیص دهد و بین «مفهوم جامعه‌شناختی حزب کارگری از یک سو و مفهوم اخلاقی حزب کمونیست» از دیگر سو تفاوت قایل شود.<sup>(۲۴۴)</sup> روبل مدعی است که مارکس «رسماً بین حزب کارگری و گروه (مجموعه) کمونیست‌ها که وظیفه نظری و آموزنده دارند، تمایز قایل می‌شود»<sup>(۲۴۵)</sup> اینان (کمونیست‌ها) که شکل نمایندگان غیرنهادی دارند و

نماینده‌ی جنبش پرولتری در مفهوم «تاریخی» کلمه‌اند، «نمی‌توانند خود را هم‌هویت با تشکیلاتی واقعی بدانند که تابع محدودیت‌های از خودبیگانگی سیاسی است»<sup>(۲۴۶)</sup> و «رسماً تابع قوانین و اساسنامه مدون»<sup>(۲۴۷)</sup> روبل می‌گوید: «جنبش طبقاتی پرولتاریا را نمی‌توان با ترویج سیاسی احزاب یکی دانست» و ادامه می‌دهد «برعکس اگر این جنبش کارگری نقش انقلابی خود را درک کند و صادقانه آن را عملی سازد، از سوی اتحادیه‌ها نمایندگی می‌شود»<sup>(۲۴۸)</sup> در این ادعای اخیر که سعی شده است مارکس و انگلس را سندیکالیست معرفی کند از جمله این حقیقت کاملاً نادیده گرفته شده که مارکس و انگلس پیش از کنگره‌ی آیزناخ درست همین بحث را که یوهان فیلیپ بکر مطرح کرده بود<sup>(۲۴۹)</sup> رد کردند. انگلس به مارکس نوشت: «بکر پیر می‌بایستی دیوانه شده باشد. آقای بکر چه گونه می‌تواند حکم صادر کند که اتحادیه‌های کارگری می‌باید کانون واقعی و بنیاد همه‌ی تشکیلات آن باشد»<sup>(۲۵۰)</sup>

«مانیفست حزب کمونیست» که روبل از آن نقل‌قول می‌آورد و کل تاریخ فعالیت حزبی نویسندگان که ما به آن اشاره کرده‌ایم، با وضوح و روشنی کامل نشان می‌دهد که استفاده‌ی کمونیست‌ها از دوراندیشی نظری، که روبل نوعی کیفیت اخلاقی آرمانی در آن مشاهده می‌کند که با مبارزه‌ی سیاسی فاسدکننده فاصله دارد، دقیقاً بدین منظور است که با عمل سیاسی مبارزات سیاسی زمان خود را رهبری کنند و «به پیش ببرند»<sup>(۲۵۱)</sup> باری، مانیفست به‌عنوان برنامه اتحادیه‌ی کمونیست‌ها انتشار یافت یک سازمان سیاسی بود تابع قواعد و اساسنامه‌ی مدون و رسمی.<sup>(۲۵۲)</sup>

کمونیست‌ها تنها در دوره‌های بسیار گذرا و استثنایی خارج از «سازمان واقعی» عمل می‌کردند، هر چند می‌توان گفت که مثلاً در مورد انترناسیونال اول - این سازمان همواره لازم نبود یک حزب کمونیستی باشد. این یک «دیگر احزاب کارگری»<sup>(۲۵۳)</sup> از این لحاظ که برنامه‌ای کمونیستی داشت و توسط تئوری کمونیستی هدایت می‌شد، فرق داشت، با این حال مارکس و انگلس بر این باور بودند کارگران «برمبنای احساس طبقاتی خود، راه خویش را به سمت پذیرش نظریه‌ی مارکسیسم»<sup>(۲۵۴)</sup> به مدد آن‌هایی که ذهن‌شان از حیث نظری روش است» می‌پیمایند، و می‌توانند این فرایند را به گونه‌ی بارزی کوتاه کنند.<sup>(۲۵۵)</sup> آن‌ها معتقد بودند که دیر یا زود بسیاری از این احزاب یا برنامه‌های کمونیستی را می‌پذیرند یا از سوی احزابی که برنامه کمونیستی دارند جذب

می‌شوند. آن‌ها در اواخر عمر خود با دیدن نمونه‌ی سوسیال‌دموکراسی آلمان که اساساً به یک حزب توده‌ای تبدیل می‌شد در این باور خود راسخ‌تر شدند که دیگر احزاب کارگری از نظرگاه‌های متفاوت و در شکل‌های ملی خود در نهایت به آن نزدیک می‌شوند. آن‌ها این حزب کاملاً گسترش‌یافته‌ی پرولتری را نه نشان‌دهنده‌ی اتحاد تئوری سوسیالیستی با گروه کوچکی از کارگران پیشرو مانند اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، بلکه اتحاد این تئوری با بخش‌های بزرگ و رشدیابنده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌دانستند.

مارکس و انگلس کامل‌ترین دموکراسی درونی ممکن را ویژگی اساسی حزب پرولتری می‌دانستند. انگلس که از اخراج‌های مخالفان جناح چپ رهبری توسط حزب سوسیالیست دانمارک ناراحت بود در نامه‌ای به ترییر (که در بالا به آن اشاره شد) نوشت: «جنبش کارگری با شدیدترین انتقادهای جامع‌ه‌ی موجود پایه‌ریزی شده است. انتقاد عنصر حیاتی آن است بنابراین چه‌گونه می‌تواند از انتقاد اجتناب و اختلاف نظرها را ممنوع کند؟ آیا ممکن است از دیگران آزادی بیان بخواهیم برای آنکه آن را دوباره در صفوف خودمان از بین ببریم؟»<sup>(۲۵۶)</sup> انگلس زمانی که رهبران حزب آلمان در سال ۱۸۹۰ نسبت به یونگن‌ها (که انگلس به لحاظ سیاسی با آن‌ها موافق نبود) در چهار روزنامه‌ی سوسیال‌دموکراتیکی که تحت کنترل داشتند، واکنشی آمرانه نشان دادند، به زورگه نوشت: «این حزب آن قدر بزرگ است که آزادی مطلق بحث در درون آن یک ضرورت است... بزرگ‌ترین حزب در این کشور نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد مگر این‌که همه‌ی سایه‌روشن‌های نظری درون آن اجازه ابراز وجود داشته باشند».<sup>(۲۵۷)</sup> از نظر انگلس چنین دموکراسی درونی، تنوع نظر و بحث نه‌تنها با حیات سوسیال‌دموکراسی آلمان در تعارض نبود، بلکه این حزب به‌مثابه‌ی قوی‌ترین، منضبط‌ترین و رشدیابنده‌ترین حزب سوسیالیست خواهان آن بود.<sup>(۲۵۸)</sup> درست همان‌گونه که مارکس و انگلس برخلاف این نظر در مرحله‌ی معینی از تاریخ انترناسیونال، یک شورای عمومی قوی‌تر را که در موارد استثنایی دارای اختیارات انضباطی باشد، شرط کارکرد دموکراتیک آن می‌دانستند.

اصل معروف مارکس مبنی بر این‌که «رهایی طبقات کارگر از سوی خود کارگران به‌دست می‌آید»<sup>(۲۵۸a)</sup> او و انگلس بارها بر آن تأکید کردند با برداشت آن‌ها از حزب

نه تنها در تعارض نیست، بلکه مکمل آن است. انگلس در سال ۱۸۷۳ در «مسأله‌ی مسکن» نوشت: «حزب کارگر سوسیال‌دموکرات آلمان دقیقاً به این دلیل یک حزب کارگری است، که ضرورتاً مشی طبقاتی» یعنی مشی طبقه‌ی کارگر را دنبال می‌کند، به همین ترتیب، حزب کارگر سوسیال‌دموکرات هم ضرورتاً تلاش می‌کند مقررات خود را، یعنی مقررات طبقه‌ی کارگر و بنابراین «حاکمیت طبقاتی»<sup>(۲۵۹)</sup> خود را به وجود آورد. این که پرولتاریا حزب خود را تشکیل دهد، «شرط اولیه» است و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و «دیکتاتوری پرولتاریا»...<sup>(۲۶۰)</sup> هدف بلاواسطه». مارکس و انگلس در بحث پیرامون رابطه‌ی حزب پرولتری با برداشت خود از دیکتاتوری پرولتاریا<sup>(۲۶۱)</sup> که آن را «دوره‌ی گذار سیاسی»<sup>(۲۶۲)</sup> بین سرمایه‌داری و کمونیسم می‌دانستند، از این فراتر نرفتند. در آثار آن‌ها مدارکی دال بر توجیه تلاش استالین مستلزم نظام تک‌حزبی است،<sup>(۲۶۳)</sup> یافت نمی‌شود. نقد انگلس علیه بلانکی تأییدی است بر نفی فعالیت دارودسته‌ی مستبدی که خود را جایگزین طبقه‌ی کارگر می‌کنند تا برخی از پایه‌های سوسیالیسم را به وجود آورند. انگلس در سال ۱۸۷۴ نوشت: «از برداشت بلانکی این امر نتیجه می‌شود که هر انقلابی را حمله‌ی ناگهانی یک اقلیت انقلابی به وجود می‌آورد که پس از آن دیکتاتوری ضروری می‌گردد، البته نه دیکتاتوری کل طبقه‌ی انقلابی یعنی پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری گروه کوچکی که چنین کودتایی را به ثمر رسانده‌اند و پیشاپیش تحت دیکتاتوری یک یا چند نفر سازمان یافته‌اند».<sup>(۲۶۴)</sup> به یقین کمون پاریس که مارکس آن را «فتح قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر»<sup>(۲۶۵)</sup> و انگلس آن را «دیکتاتوری پرولتاریا»<sup>(۲۶۶)</sup> (که او هم همان منظور را داشت) نامید، یک حکومت تک‌حزبی نبود.<sup>(۲۶۷)</sup> بر انتخاب همه‌ی کارمندان از طریق حق رأی همگانی<sup>(۲۶۸)</sup> و ضوابطی استوار بود که «آن را در برابر نمایندگان و مقامات مصون می‌داشت به این ترتیب که اعلان می‌کرد که همه بدون استثنا از اصل فراخوانی در هر زمان پیروی می‌کنند».<sup>(۲۶۹)</sup>

آقای کارو هانت که اخیراً فوت کرد، در اثر خود «مارکسیسم، گذشته و حال» آن‌جا که مجدداً بر مبنای این استدلال پیش‌یافتاده اظهار نظر می‌کند که «غیرقابل درک است که او به اقدامی متوسل شود که مخالف سوسیالیست خود را نابود کند»<sup>(۲۷۰)</sup> و چه‌گونه ممکن است به مخالفان خود اجازه دهد «تا خود را از لحاظ سیاسی برای شکست هدف‌هایی که انقلاب بدان دست یافته سازمان دهند»<sup>(۲۷۱)</sup> از پایه‌ی استدلال ضعیفی



حرکت کرده است. مثالی که کارو هانت ظاهراً در نظر دارد، مثال باکونین و حامیان اوست. ای. اچ. کار درباره‌ی حضور این افراد در انترناسیونال اول می‌نویسد: «اسب چوبین وارد دژ تروا شد»<sup>(۲۷۲)</sup> مارکس در سال ۱۸۷۳ در نامه‌ای به بولته نوشت: «مخالفت آشکار این افراد با انترناسیونال ضرری به آن نمی‌زند، بلکه مفید هم هست، اما حضور آن‌ها به‌عنوان عناصر مخالف در درون آن، جنبش را در هر کشوری که جای پای داشته باشند، نابود می‌کند»<sup>(۲۷۳)</sup> او و انگلس استدلال باکونینیست‌ها را رد کردند، باکونینیست‌ها می‌گفتند: می‌توان انترناسیونال را به دلیل این که مجبور است به نیازهای روزمره‌ی مبارزه علیه سرمایه‌داری پاسخ گوید، به‌گونه‌ای سازمان داد که تاحد ممکن با جامعه‌ی آتی طرفدار آزادی همساز باشد.<sup>(۲۷۴)</sup> مارکس و انگلس، مطمئناً از اقدامات استثنایی علیه مخالفان مرتجع در یک جنگ داخلی حمایت می‌کردند، اما هیچ دلیلی در دست نیست که آن‌ها از سرکوب اپوزیسیون سیاسی و ناراضیان به‌مثابه‌ی مشخصه‌ی طبیعی دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کنند.

نقش حزب پرولتری که در مرحله‌ی معینی از زندگی طبقه‌ی کارگر متولد می‌شود، در انطباق با مراحل گوناگون تکامل این طبقه در کشورها و دوره‌های مختلف تحول می‌یابد، و به نوبه‌ی خود نسبت به این تکامل واکنش نشان می‌دهد، و به پیشرفت آن سرعت می‌بخشد. پیروزی این حزب در کمک به ایجاد حکومت طبقه‌ی کارگر زمینه‌ی ازبین‌رفتن آن را فراهم می‌کند.<sup>(۲۷۵)</sup> حکومت طبقه‌ی کارگر با ارتقای سطح آگاهی وسیع‌ترین بخش‌های جمعیت از طریق عرضه‌ی آموزشی گسترده، ایجاد نهادهای واقعاً دموکراتیک<sup>(۲۷۶)</sup> به این امر می‌پردازد که «مردم خود به نفع خویش عمل» کنند.<sup>(۲۷۷)</sup> می‌توان فرض کرد که به تدریج شکاف بین «هسته‌ی فرهیخته و تربیت‌شده» رو به افزایش صدها هزار نفر<sup>(۲۷۸)</sup> در حزب و بقیه‌ی طبقه از بین می‌رود و علت وجودی آن به‌مثابه‌ی رده‌ای مجزا از میان برداشته می‌شود. سرانجام مارکس توهمی نداشت که چنین امری سریع صورت گیرد،<sup>(۲۷۹)</sup> اقدامات اقتصادی پرولتاریای در قدرت به حاکمیت و حیات آن به‌مثابه‌ی یک طبقه و همراه با آن به هستی «در مفهوم سیاسی کنونی» پایان می‌دهد.<sup>(۲۸۰)</sup> مارکس بر این باور بود در آن جامعه، دیکتاتوری انتقالی طبقه‌ی

کارگر به الغای همه طبقات و تضادهای آن می‌انجامد<sup>(۲۸۱)</sup> ادامه‌ی حیات حزب پرولتری در آن زمان مشخصاً امری خلاف روند تاریخ است.

مشخصات منبع اصلی:

**Monty Johnstone, Marx and Engels and the Concept of the Party, Socialist Register ۱۹۶۷, pp. ۱۲۱-۱۵۸.**

#### یادداشت‌ها:

۱. قطعنامه‌ی مربوط به مقررات (مصوب کنفرانس هاگ در مجمع بین‌المللی کارگران در سپتامبر سال ۱۸۷۲ ادامه‌ی قطعنامه‌ی نهم کنفرانس انترناسیونال لندن سال ۱۸۷۱ که توسط مارکس و انگلس طرح‌ریزی شده بود. در

**The International Herald (London), No. ۳۷, ۱۴ December ۱۸۷۲.**

منتشر شد. این ترجمه از متن اصلی فرانسوی که در

**K. Marx and F. Engels, Selected Works, hereafter noted as SW (Moscow ۱۹۵۰), I. p. ۳۲۵,**

درج شده است. این برگردان احتمالاً از ترجمه‌ی مندرج در منتخب آثار بسیار متفاوت است زیرا انگلس به‌ویژه به منظور توضیح سوء‌تعبیری پیرامون مفهوم این قطعنامه بدان اشاره کرده است. مقاله

**K. Marx and F. Engels, On Britain, Moscow ۱۹۶۲, p. ۵۰۰)**

هم‌چنین مارکس از متن انگلیسی این قطعنامه در نامه‌ای که به اچ. یونگ در پایان ژوئیه سال ۱۸۷۲ فرستاده استفاده کرده است و در آن نامه بر عبارت: «یجاد... طبقات دارا» و واژه‌های «الغای طبقات» تأکید کرده است:

(K. Marx/F. Engels, **Werke**, hereafter noted as **Werke**, Berlin ۱۹۶۶, ۳۳, p. ۵۰۷)

**۲. cf. M.I. Mikhailov, Voznikovenie Marksizma. Bor'ba Marksa i Engel'sa za Sozdanie Revoliutsionnoy Proletarskoy Partii (Moscow ۱۹۵۶), p. ۱۵,**

جایی که نویسنده بدون ارائه‌ی مدرکی اظهار می‌کند که مارکس و انگلس بر پایه‌ی چنین برنامه‌ای پیش رفته‌اند.

۳. نگاه کنید به

K. Marx, *Introduction to The Critique of Hegel's Philosophy of Right*, in T.B. Bottomore, Ed., K. Marx, **Early Writings** (London ۱۹۶۳), pp.۵۸-۹.

۴. فقط از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس از اعضای سازمان حزبی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها بودند هر چند از سال ۱۸۶۴ و در مورد انگلس نیز به نحو مؤثر از سال ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۴ آن‌ها نقش اصلی را در مجمع بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول) ایفا کردند.

۵. F. Engels to E. Bernstein, ۲۷ February-۱ March ۱۸۸۳, K. Marx and F. Engels, **Selected Correspondence** (Moscow n.d. - ۱۹۵۶?), hereafter noted as **Sel. Cor.** (Moscow), p.۴۳۲.

۶. F. Engels to A. Bebel, ۱۱ December ۱۸۸۴, **ibid.**, p.۴۵۷.

۷. See, e.g. M. Duverger, **Political Parties** (London ۱۹۵۴), pp.xxii-xxx; U. Cerroni, *Per una teoria del partito politico*, in **Critica Marxista** (Rome, ۱۹۶۳), I, ۵-۶, pp.۱۸ff.

۸. F. Engels, *On the History of the Communist League*, **SW**, II, p.۳۱۲.

۹. **Ibid.**, p.۳۱۳.

۱۰. See, e.g. K. Marx/F. Engels, **The German Ideology, Marx/Engels Gesamtausgabe (MEGA)**, (Moscow-Leningrad ۱۹۳۳), I, ۵, pp.۳۱ and ۴۳۷; K. Marx to P. V. Annenkov, ۲۸ December ۱۸۴۶, K. Marx and F. Engels, **Selected Correspondence** (London ۱۹۴۳), hereafter noted **Sel. Cor.** (London), p.۱۸; K. Marx/F. Engels, *Circular against Kriege*, **Werke** (Berlin ۱۹۵۹), ۴, p.۳.

۱۱. Engels, **op. cit.**, pp.۳۰۷, ۳۱۳-۴; K. Marx, **Herr Vogt, Werke** (Berlin ۱۹۶۱), ۱۴, pp.۴۳۸-۹; H. Forder, **Marx und Engels am Vorabend der Revolution** (Berlin ۱۹۶۰), pp. ۱۲۸-۱۳۵. For a different and not fully credible version, see D. Ryazanoff's *Introduction* to D. Ryazanoff, Ed., **The Communist Manifesto of K. Marx and F. Engels** (London ۱۹۳۰), pp.۱۴-۲۰.

۱۲. *Rules and Constitution of the Communist League*, in D. Ryazanoff, Ed., **op. cit.**, pp.۳۴۰-۳۴۵, esp. p.۳۴۲.

۱۳. K. Marx/F. Engels, *Preface to German Edition of Manifesto of the Communist Party*, hereafter noted as **Manifesto, SW, I**, p.۲۱.

۱۴. **Manifesto, op. cit.**, p.۶۱.

۱۵. Engels, *History*, **SW, II**, p.۳۱۵; K. Marx, **Herr Vogt, op. cit.**, p.۴۴۰.

۱۶. F. Engels, **Socialism in Germany, Werke** (Berlin ۱۹۶۳), ۲۲, p.۲۴۸.

۱۷. K. Marx, **The Poverty of Philosophy** (Moscow n.d.), p.۱۴۰.

۱۸. The original German text uses the word “*besondern*”, meaning “special”, but the English edition of ۱۸۸۸, revised by F. Engels, prefers “sectarian”.

۱۹. **Manifesto**, p.۴۴.

۲۰. **Ibid.**, p.۴۲.

۲۱. همان‌جا، صفحه ۴۱. نگاه کنید به بحث‌هایی مربوط به برداشت مارکس و انگلس از حزب در این زمینه در اثر فوردر که پیش‌تر بدان اشاره شد. ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲۲. K. Marx, **op. cit.**, p.۱۹۴. cf. K. Marx, *Political Indifferentism, Werke* (Berlin ۱۹۶۲), ۱۸, p.۳۰۴:

«اتحادیه‌های کارگری... طبقه‌ی کارگر را در یک طبقه سازمان می‌دهند».

۲۳a. **Ibid.**, p.۱۹۵.

۲۴. L.I. Gol'man, **Voznikavenie Marksizma. Bor'ba Marksa i Engel'sa za Sozdanie Revoliutsionnoy Proletarskoy Partii** (Moscow ۱۹۶۲), p.۷۰.

۲۵. **Manifesto**, p.۴۴.

۲۶. See **ibid.**, p.۶۰.

جایی که به اصلاح‌طلبان ارضی در امریکا نیز اشاره شده است. این سازمان دوم بیش‌تر سازمان ترویج برای دهقانان بود تا حزب کارگری. نگاه کنید به

(D. Ryazanoff, Ed., **op. cit.**, pp.۲۴۲-۲۴۵).

۲۷. به عضویت هارنی و جونز در اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در نامه‌ای که کارل مارکس در دوازدهم مارس ۱۸۴۸ به فردریش انگلس نوشته اشاره شده است. از این نامه قطعه‌ی مناسبی در اثر جی. سویل تحت عنوان «ارنست جونز چارتیست» اثر ای. شوین صفحات ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۵۹ وجود دارد.

Harney's and Jones' membership of the Communist League is indicated in a letter from K. Marx to F. Engels about ۱۲ March ۱۸۴۸, from which the relevant extract is printed in J. Saville, **Ernest Jones: Chartist** (London ۱۹۵۲), p.۲۳۱. See also A.R. Schoyen, **The Chartist Challenge** (London ۱۹۵۸), pp.۱۴۲-۳, ۱۵۸-۹.

[۲۸.](#) **Manifesto**, p.۶۰.

[۲۹.](#) K. Marx, **The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte**, SW, I, p.۲۴۹.

این بند که نقل قول در آن آمده است استدلال بی اساس آقای روبرت کونکست را مسخره می‌کند.  
(**Marxism Today**, Ampersand Books, London, ۱۹۶۴, p.۴۲)

یعنی این نظر او را که می‌گوید: «این‌که یک حزب می‌تواند هم نماینده‌ی پرولتاریا و هم نماینده‌ی طبقه‌ی دیگری باشد با نظرات (مارکس) کاملاً در تعارض است.»

[۳۰.](#) K. Marx/F. Engels, *Address of the Central Committee to the Communist League* (March ۱۸۵۰), hereafter noted as *March Address*, SW, I, p.۹۸.

[۳۱.](#) F. Engels to F. Kelley Wischnewsky, ۲۷ January ۱۸۸۷, **Sel. Cor.** (London), p.۴۵۵.

[۳۲.](#) **Ibid.**, p.۴۵۵.

[۳۳.](#) F. Engels, *Marx and the Neue Rheinische Zeitung* (۱۸۴۸-۱۸۴۹), SW, II, p.۲۹۷.

[۳۴.](#) E. P. Kandel', **Marks i Engel's – Organizatory Soyuza Kommunistov** (Moscow ۱۹۵۳), p.۲۶۴.

[۳۵.](#) **Ibid.**, p.۲۶۴.

جی. وینکلر از انیستیتو مارکسیسم-لنینیسم برلن به این نتیجه‌گیری به‌مثابه‌ی امری «تعجب‌آور» در *Zeitschrift fur Geschichtswissenschaft* (Berlin ۱۹۵۴) II, ۴, p.۵۴۲، حمله می‌کند و مطرح می‌سازد که کنگره‌ی ژوئن اتحادیه اساساً به این نتیجه می‌رسد که خود را به یک حزب پرولتری متحول سازد. ص ۵۴۵. این همان خط مشی بوده است که اساساً مورخان جمهوری دموکراتیک آلمان پیش گرفته‌اند. نگاه کنید به:

(**Grundriss der Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung**, Berlin ۱۹۶۳, p.۴۲)

البته تاریخ رسمی جدید ویژگی‌هایی به این خط مشی اضافه می‌کند نگاه کنید به:  
(W. Ulbricht and others, Ed., **Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung**, Berlin ۱۹۶۶, I, p.۶۶)

[۳۶.](#) F. Engels, *On the History of the Communist League*, **op. cit.**, p.۳۱۸.

[۳۷.](#) See B. Nicolaevsky, *Toward a History of 'The Communist League'*, ۱۸۴۷-۱۸۵۳, in **International Review of Social History** (Amsterdam ۱۹۵۶), I, ۲, pp.۲۳۴-۲۴۵, esp. ۲۳۷, ۲۴۴; E.P. Kandel',

*Iskazhenie istorii bor'by Marksa i Engel'sa za proletarskuyu partiyu v rabotakh nekotorykh pravyykh sotsialistov*, in **Voprosy Istorii** (Moscow), ۱۹۵۸, No.۵, pp.۱۲۰ff.; B.I. Nicolaevsky, *Who is Distorting History?* in **Proceedings of the American Philosophical Society** (Philadelphia), Vol.۱۰۵, No.۲, April ۱۹۶۱, pp.۲۰۹-۲۳۶; E.P. Kandel, *Eine schlechte Verteidigung einer schlechten Sache*, in **Beiträge zur Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung** hereafter **Beiträge** (Berlin ۱۹۶۳), V., ۲, pp.۲۹۰-۳۰۳.

[۳۸.](#) متن کامل این سوگندنامه که از سوی دکتر بلومبرگ فقید معرفی شده در

**International Review of Social History** (Amsterdam ۱۹۶۴), IX, ۱, pp.۸۱-۱۲۲. See esp. pp.۸۸-۹, ۹۶.

چاپ شده است.

[۳۹.](#) روزر تا بهار سال ۱۸۴۹ هنوز به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها نپیوسته بود (همان‌جا ص ۷۰). بنابراین مدارک او پیرامون انحلال ادعایی اتحادیه در سال ۱۸۴۸ تازگی ندارد. همان‌جا، ص ۸۸ تا ۸۹ و ۹۶. His evidence on its alleged dissolution in ۱۸۴۸ is therefore of necessity presented second-hand. (**ibid.**, pp.۸۸-۹, ۹۶)

[۴۰.](#) **Voprosy Istorii, op. cit.**, p.۱۲۴.

[۴۱.](#) نیکولوسکی در اشتباه بود که ادعا کرد که «خطابیه‌ی مارس ۱۸۵۰ مخصوصاً تصمیم مربوط به انحلال اتحادیه را نقد کرده است» نگاه کنید به:

(B. Nicolaevsky and O. Maenchen-Helfen, **Karl Marx: Man and Fighter**, London ۱۹۳۶, p.۲۰۶)

چرا که در این اثر ذکری از انحلال اتحادیه نشده است.

[۴۲.](#) F. Engels, *Marx and the NRhZ, op. cit.*, p.۲۹۹.

[۴۳.](#) **Beiträge, op. cit.**, p.۳۰۳.

[۴۴.](#) See, e.g. E.P. Kandel, Ed., **Marx und Engels und die ersten proletarischen Revolutionäre** (Berlin ۱۹۶۵), pp.۱۰۵, ۵۰۲ (n.۶۰). The relevant extracts from Roser's deposition are given in E.P. Kandel and S.Z. Leviova, Ed., **Soyuz Kommunistov: sbornik dokumentov** (Moscow ۱۹۶۴), pp.۲۱۸-۲۲۴.

[۴۵.](#) اشاره‌ی مثبت ص ۹۹ به این حرکت کمیته‌ی مرکزی لندن در خطابیه‌ی مارس شده، اثری که بدان اشاره رفت. مول آن را زمستان ۴۹-۱۸۴۹ در مقابل نظر روزر که آن را بهار ۱۸۴۹ می‌داند. (**IRSH, op. cit.**, p.۸۹) .

[۴۶.](#) **IRSH, op. cit.**, p.۹۰.

[۴۷.](#) E.P. Kandel, **Beiträge, op. cit.**, p.۲۹۹.

۴۸. S.Z. Leviova on the **Neue Rheinische Zeitung**, in A.I. Malysh and O.K. Senekina, Ed., **Iz istorii formirovaniya i razvitiya Marksizma** (Moscow ۱۹۵۹), p.۲۵۵.

۴۹. W. Ulbricht and others, Ed., **op. cit.**, pp.۱۱۷-۸.

۵۰. V.I. Lenin, **Two Tactics of Social Democracy**, in his **Selected Works** (Moscow ۱۹۳۶), III, pp.۱۳۱-۲.

۵۱. **Werke** (Berlin ۱۹۵۹), ۶, pp.۴۲۶, ۵۸۴.

۵۲. F. Engels, **Germany: Revolution and Counter-Revolution** (London, ۱۹۳۶), p.۴۸. See, e.g. G. Becker, **Karl Marx und Friedrich Engels in Köln, ۱۸۴۸-۱۸۴۹** (Berlin ۱۹۶۳), pp.۲۳۴-۲۵۶.

۵۳. *March Address*, **op. cit.**, p.۹۹.

۵۴. **Ibid.**, pp.۹۸-۱۰۸.

۵۵. **Ibid.**, p.۹۸.

۵۶. **Ibid.**, p.۹۹.

۵۷. **Ibid.**, p.۱۰۲.

مقایسه کنید با خطابی‌های کمیته‌ی مرکزی به اتحادیه ژوئن ۱۸۵۰، جلد هفتم ص ۳۰۹-۳۰۸. «حزب کارگری احتمالاً بسیار خوب می‌تواند دیگر احزاب و فراکسیون‌های آن را برای مقاصد خود به کار گیرد، اما نباید خود را تابع هیچ حزب دیگری کند.»

۵۸. **Ibid.**, p.۱۰۳.

۵۹. **Ibid.**, p.۱۰۳. Cf. *June Address*, **op. cit.**, p.۳۱۰; M.I. Mikhailow, in I.S. Galkin, Ed., **Aus der Geschichte des Kampfes von Marx und Engels für die proletarische Partei** (Berlin, ۱۹۶۱), pp.۱۳۲-۳.

۶۰. *March Address*, **op. cit.**, p.۱۰۵.

۶۱. G. Lichtheim, **Marxism** (London ۱۹۶۱), pp.۱۲۴-۵.

۶۲. B.D. Wolfe, **Marxism** (London ۱۹۶۷), pp.۱۵۳-۴, ۱۵۷, ۱۶۳.

۶۳. E. Bernstein, **Die Voraussetzungen des Sozialismus und die Aufgaben der Sozialdemokraten** (Stuttgart ۱۸۹۹), p.۲۹.

۶۴. See, e.g. A.B. Spitzer, **The Revolutionary Theories of L.A. Blanqui** (New York ۱۹۵۷), p.۹; S. Moore, **Three Tactics: the Background in Marx** (New York ۱۹۶۳), p.۲۲.

- [٤٥.](#) See D. Ryazanoff, *Zur Frage des Verhältnisses von Marx zu Blanqui*, in **Unter dem Banner des Marxismus**, II, ١/٢ (Berlin-Vienna ١٩٢٨), pp.١٤٠-١٤٥.
- [٤٦.](#) *March Address*, **op. cit.**, pp.١٠١, ١٠٧.
- [٤٧.](#) **Ibid.**, p.١٠٣.
- [٤٨.](#) **Ibid.**, p.١٠٤.
- [٤٩.](#) **Ibid.**, p.١٠٤; R. Schlesinger, **Marx: His Time and Ours** (London ١٩٥٠), p.٢٧٠.
- [٥٠.](#) *March Address*, **op. cit.**, p.١٠٨.
- [٥٠.a.](#) K. Marx, **Revelations on the Communist Trial in Cologne**, **Werke** (Berlin ١٩٦٠), ٨, p.٤١٢.
- [٥١.](#) K. Marx to F. Engels, ١٩ November ١٨٥٢, **Werke**, (Berlin ١٩٦٣), ٢٨, p.١٩٥.
- [٥٢.](#) K. Marx to F. Engels, ١١ February ١٨٥١, **Werke** (Berlin ١٩٦٣), ٢٧, p.١٨٤.
- [٥٣.](#) F. Engels to K. Marx, ١٢ February ١٨٥١, **ibid.**, p.١٨٦.
- [٥٤.](#) K. Marx to F. Engels, ١١ February ١٨٥١, **ibid.**, p.١٨٥.
- [٥٥.](#) F. Engels to K. Marx, ١٣ February ١٨٥١, **ibid.**, p.١٨٩.
- [٥٦.](#) **Ibid.**, p.١٩٠.
- [٥٧.](#) F. Mehring, **Karl Marx** (London ١٩٣٦), p.٢٠٩.
- [٥٨.](#) Wolfe, **op. cit.**, p.١٩٦.
- [٥٩.](#) K. Marx to J. Weydemeyer, ١ February ١٨٥٩, in K. Marx/F. Engels, **Letters to Americans**, ١٨٤٨-١٨٩٥, hereafter noted as **LA**, (New York ١٩٦٣), p.٦١.
- [٦٠.](#) See M. Dommaget, **Les Idées d'Auguste Blanqui** (Paris ١٩٥٧), p.٣٥٥.
- [٦١.](#) K. Marx to J. Weydemeyer, **LA**, p.٦٢.
- [٦٢.](#) K. Marx to F. Freiligrath, ٢٩ February ١٨٦٠, **Sel. Cor.** (Moscow), p.١٤٦. Italics in original.
- [٦٣.](#) **Ibid.**, p.١٤٧.
- [٦٤.](#) F. Engels, **Germany: Revolution and Counter-Revolution**, **op. cit.**, p.١١٤.



۸۵. F. Mehring, **op. cit.**, pp.۲۱۸-۲۲۰; F. Engels to J. Weydemeyer, ۱۲ April ۱۸۵۳, **LA**, p.۵۸.

۸۶. K. Marx to F. Engels, ۱۰ March ۱۸۵۳, **Werke**, ۲۸, p.۲۲۴.

۸۷. F. Engels to J. Weydemeyer, ۱۲ April ۱۸۵۳, **ibid.**, p.۵۷۶. (This part of the letter is not included in **LA**)

۸۸. See, e.g. **ibid.**, p. ۵۸۱,

جایی که انگلس درباره کسانی که فکر می‌کنند نباید «زیاد به خود زحمت بدهند» گویی این کار به‌عهده‌ی «پدر مارکس» است که همه چیز را باید بدانند! هم‌چنین نگاه کنید به

**Karl Marx: Biographical Memoirs**, Chicago ۱۹۰۱, p.۸۵)

راجع به مارکس و این‌که لیبنکنشت معتقد است که مارکس «حزب» خود را هر روز به قرائت‌خانه‌ی موزه‌ی بریتانیا می‌برد.

۸۹. W. Liebknecht, **Karl Marx zum Gedächtnis** (Nuremberg ۱۸۹۶), p.۱۱۳,

۹۰. K. Marx to F. Engels, ۱۵ May ۱۸۵۹, **Werke** (Berlin ۱۹۶۳), ۲۹, p.۴۳۲.

۹۱. **Sel. Cor.** (Moscow), p.۱۴۶.

۹۲. **Werke** (Berlin, ۱۹۶۴), ۳۰, p.۴۹۵. (This part of the letter is not included in the English **Sel. Cor.**)

۹۳. **Sel. Cor.** (Moscow), p.۱۴۷.

۹۴. See, e.g. **Manifesto**, **op. cit.**, p.۴۲.

۹۵. K. Marx, **The Class Struggles in France**, ۱۸۴۸-۱۸۵۰, **SW**, I, p.۱۳۶.

۹۶. K. Marx, **Revelations**, **op. cit.**, p.۴۵۸.

۹۷. K. Marx to F. Engels, ۱۸ May ۱۸۵۹, **Sel. Cor.** (London), p.۱۲۳. Italics in original.

۹۸. M. Rubel, *Remarques sur le concept de parti prolétarien chez Marx*, in **Revue française de Sociologie**, II, ۳ (Paris ۱۹۶۱), p.۱۷۶.

۹۹. R. Quilliot, *La conception du parti ouvrier*, in **La Revue Socialiste** (Paris), February-March ۱۹۶۴, p.۱۷۲.

۱۰۰. نیم قرن پیش، این مفهوم از سوی تروتسکی برچسب «جانشین‌گرایی» خورد، و تروتسکی آن را به لنین نسبت می‌داد. او به نام مارکسیسم به لنین حمله و ادعا کرد که لنین حزب را به جای طبقه‌ی کارگر می‌نهد و اعلام کرد نتیجه این کار به وجود آمدن یک «دیکتاتور» است که خود را به جای حزب می‌گذارد. نگاه کنید به:

(I. Deutscher, **The Prophet Armed** (London ۱۹۵۴, pp.۹۰-۹۱.)

[۱۰۱.](#) F. Engels, Karl Marx: **Critique of Political Economy, Werke** (Berlin ۱۹۶۱), ۱۳, p.۴۶۹.

[۱۰۲.](#) در مورد تعمیم غیرمجاز این مورد خاص که به لحاظ تاریخی مشخص شده است نگاه کنید به:

R. Garaudy, **Humanisme Marxiste** (Paris ۱۹۵۷), p.۲۹۹.

در مورد پرسش (که در رابطه با وضعیتی چون وضعیت مجارستان در سال ۱۹۵۶ مطرح شد) پس طبقه‌ی کارگر کجا است؟ طبقه‌ی کارگر جایی است که یک فرد یا گروهی از افراد به رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر آگاه اند و برای تحقق این رسالت مبارزه می‌کنند. نوشته‌های جدید ت. گارودی نشان‌دهنده‌ی آن است که او امروز به خطرات نهفته در این برخوردهای پدرمآبانه بیش‌تر از ده سال پیش که آن را می‌نوشت آگاه است.

[۱۰۳.](#) K. Marx to L. Kugelmann, ۱۲ April ۱۸۷۱, **Sel. Cor.** (London), p.۳۰۹.

[۱۰۴.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۱۲ (and ۱۷) September ۱۸۷۴, **ibid.**, p.۳۳۰.

[۱۰۵.](#) **Socialism in Germany, op. cit.**, p.۲۴۷.

[۱۰۶.](#) K. Marx to F. Engels, ۲۴ November ۱۸۵۷, **Sel. Cor.** (London), p.۱۰۱. Italics in original.

[۱۰۷.](#) F. Engels to K. Marx, ۲۹ January ۱۸۶۹, in J. Saville, **Ernest Jones: Chartist, op. cit.**, p.۲۴۷.

[۱۰۸.](#) انگلس هنگامی که در پاییز ۱۸۷۰ از منچستر به لندن نقل مکان کرد، تنها توانست به شورای عمومی انترناسیونال برود.

(G. Mayer, **Friedrich Engels: A Biography**, London ۱۹۳۶, p.۱۹۷.)

[۱۰۹.](#) See D. Ryazanoff, *Die Entstehung der Internationalen Arbeiterassoziation*, in **Marx-Engels Archiv** (Frankfurt a.M. n.d. – either ۱۹۲۵ or ۱۹۲۶), I, pp.۱۱۹-۲۰۲.

[۱۱۰.](#) See K. Marx to F. Bolte, ۲۳ November ۱۸۷۱, **Sel. Cor.** (London), pp.۳۱۷-۸.

[۱۱۱.](#) See W. Schmidt, *Zum Verhältnis zwischen dem Bund der Kommunisten und der I. Internationale*, in **Beiträge**, ۱۹۶۴, VI, S.

[۱۱۲.](#) See K. Marx to M. Barry, ۷ January ۱۸۷۲, **Werke** (Berlin ۱۹۶۶), ۳۳, p.۳۷۰.

باکونین ظاهراً معتقد بود البته فقط بر مبنای اظهارنظر طنزآمیزی که مارکس در سال ۱۸۴۸ نسبت به او کرده بود که در زمان انترناسیونال، اتحادیه‌ی کمونیست‌ها هنوز به‌مثابه‌ی یک انجمن مخفی وجود داشت. نگاه کنید به:

(*Michel Bakounine et l'Italie*, ۱۸۷۱-۱۸۷۲, Pt. ۲, **Archives Bakounine**, Leiden, ۱۹۶۳, I, ۲, p.۱۲۷, and A. Lehning, *Introduction to Michel Bakounine et les Conflits dans l'Internationale*, ۱۸۷۲, **op. cit.**, II, p.xix.

[۱۱۳.](#) **SW**, I, p.۳۴۸.

[۱۱۴.](#) Dr. Ernst Engelberg, in his **Johann Philipp Becker in der I. Internationale** (Berlin ۱۹۶۴), p.۳۰,

آن‌جا که ادعا می‌کند که مارکس در سال ۱۸۶۴ با این صورت‌بندی منظورش «حزب منضبط و متمرکز» با تئوری علمی آن بوده، اغراق می‌کند.

[۱۱۵.](#) **SW**, I, pp.۳۵۰-۳۵۳.

[۱۱۶.](#) K. Marx to F. Engels, ۴ November ۱۸۶۴, **Sel. Cor.** (London), p.۱۶۳.

[۱۱۷.](#) See F. Engels, *Preface to the German edition* (۱۸۹۰) of the **Manifesto**, **op. cit.**, p.۳۰.

[۱۱۸.](#) *General Rules of the IWMA*, **SW**, I, pp.۳۵۱-۳.

[۱۱۹.](#) **Documents of the First International** (Moscow, n.d. – ۱۹۶۶?), Vol.III, p.۳۱۱.

[۱۲۰.](#) See Marx's *Marginal Notes on the Alliance's Programme and Rules*, ۱۵ December ۱۸۶۸ in **ibid.**, pp.۲۷۳-۷. (Beside the words “*fondue entièrement dans la grande Association Internationale des Travailleurs*” in the programme, Marx writes: “*fondue dans, et fondée contre!*” – p.۲۷۳.)

[۱۲۱.](#) K. Marx to L. Kugelmann, ۹ October ۱۸۶۶, **Sel. Cor.** (London), p.۲۱۴.

[۱۲۲.](#) K. Marx to F. Engels, ۴ November ۱۸۶۴, **ibid.**, p.۱۶۳.

[۱۲۳.](#) F. Engels, **op. cit.**, p.۳۰.

[۱۲۴.](#) See, e.g. J. Freymond's *Introduction to La Première Internationale: Recueil de Documents* (Geneva ۱۹۶۲), I, pp.x-xi.

[۱۲۵.](#) **La Première Internationale**, **op. cit.**, I, pp.۴۰۵-۶.

[۱۲۶.](#) در سال ۱۸۶۷ بیسمارک حق رأی عمومی برای مردان را به کنفراسیون شمال آلمان معرفی کرد و آن‌را به پارلمان جدید آلمان در سال ۱۸۷۱ گسترش داد و کارگران شهری در بریتانیا حق رأی را با لایحه‌ی اصلاحیه‌ی دوم در سال ۱۸۶۷ کسب کردند.

[۱۲۷.](#) See **La Première Internationale**, **op. cit.**, II, pp.۱۹۱ff.

گزارش کامل سخنرانی انگلس که به خصوص تنها به نیاز کارگران برای ایجاد حزب مستقل اشاره دارد در

**Werke** (Berlin ۱۹۶۲), ۱۷, p.۴۱۶.

[۱۲۸.](#) **The International Herald**, No.۳۷, ۱۴ December ۱۸۷۲. (See, above, [Note ۱.](#))

[۱۲۹.](#) M. Molnar, **Le Déclin de la Première Internationale** (Geneva ۱۹۶۳), p.۱۳۷.

در گذشته تعدادی از مورخان شوروی تصمیمات کنفرانس لندن را همان طور تفسیر کرده‌اند که مولنار کرده است. نگاه کنید به:

e.g. I.M. Kriwogus and S.M. Stezkewitsch, **Abriß der Geschichte der I. and II. Internationale** (Berlin ۱۹۶۰), p.۱۳۰:

هدف تبدیل انترناسیونال به انترناسیونال حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر در تصمیمات مربوط به مسأله تشکیلاتی بیان شده است. مقایسه کنید با:

K.L. Seleznev, **K. Marks i F. Engels' o revoliutsionnoy partii proletariata** (Moscow ۱۹۵۵), p.۲۶; A.Y. Koroteeva, *The Hague Congress of the First International*, in I.S. Galkin, Ed., **op. cit.**, p.۵۹۶.

G. Stekloff, in his **History of the International** (London ۱۹۲۸), p.۱۸۱, مارکس در نظر داشت که انجمن بین‌المللی جنبش کارگری را به حزب بین‌المللی کارگری که شورای عمومی کمیته‌ی اجرایی آن باشد (در غیاب احزاب ملی که با چنین روندی ممکن بود مخالفت کنند) تبدیل کند (مولنار در صفحه ۱۳۴ و ۱۸ با این نظر افراطی فاصله می‌گیرد). اما در سال‌های اخیر همکاران اهل شوروی هدف تصمیمات کنفرانس را به درستی بیش‌تر «احزاب پرولتری مستقل در کشور» دانسته‌اند. نگاه کنید به:

(B. E. Kunina, *Iz Istorii deyatel'nosti Marksa v General'nom Sovete I. Internatsionala*, ۱۸۷۱-۷۲, in L.I. Gol'man, Ed., **Iz Istorii Marksizma i Mezhdunarodnogo rabochego Dvizheniya** (Moscow ۱۹۶۳), p.۳۴۹; I.A. Bakh, Ed., **Pervyi Internatsional** (Moscow ۱۹۶۵), II, p.۱۳۷.

[۱۳۰.](#) *Interview with K. Marx*, in the **World** (New York), ۱۸ July ۱۸۷۱, reproduced in **New Politics**, II, ۱ (New York ۱۹۶۲), p.۱۳۰.

[۱۳۱.](#) M. Molnar, **op. cit.**, p.۳۵.

[۱۳۲.](#) **The Workman's Times**, ۲۵ March ۱۸۹۳.

گزارش این سخنرانی مهم انگلس در هیجدهم مارس ۱۸۹۳ در گردهمایی لندن که در بزرگداشت کمون پاریس بود. در آثار انگلس یا در (**Sochineniya**) روسی که چاپ دوم آن آمده است نوشته و در جدول تاریخ زندگی انگلس به آن هیچ اشاره‌ای نشده است. نگاه کنید به

(**Werke**, ۲۲, p.۶۷۳) It is, however, quoted by S. Hunger, **Friedrich Engels und die britische sozialistische Bewegung von ۱۸۸۱-۱۸۹۵** (Berlin ۱۹۶۲), p.۲۰۷.

این اثر از منابع اصیل فراوانی استفاده و برخورد مستند و تحلیلی بسیار ارزشمندی با این دوره می‌کند.

۱۳۳. کارل مارکس در نامه‌ای به اف. ای. سورژ نوشت و همین طور هم انگلس در نامه خود به این شخص در چهارم ژانویه ۱۸۷۳ به نویسنده اشاره کرده‌اند:

F.A. Sorge from K. Marx on ۲۱ December ۱۸۷۲ and from F. Engels on ۴ January ۱۸۷۳, in **Briefe und Auszüge aus Briefen von Joh. Phil. Becker, J. Dietzgen, F. Engels, K. Marx, u.a. an F.A. Sorge u. Andere** (Stuttgart ۱۹۰۶), pp.۸۶, ۸۸.

۱۳۴. K. Marx and F. Engels, **On Britain** (Moscow ۱۹۶۲), p.۵۰۰.

۱۳۵. **Ibid.**, p.۵۰۰.

۱۳۶. F. Engels, **Socialism: Utopian and Scientific** (London ۱۹۳۲), p.xxx.

۱۳۷. **SW**, I, p.۴۱.

۱۳۸. **La Première Internationale, op. cit.**, II, pp.۱۹۵, ۲۲۴.

۱۳۹. **Sel. Cor.** (Moscow), p.۳۱۵.

۱۴۰. **Ibid.**, pp.۳۱۴-۵.

۱۴۱. F. Engels to A. Bebel. ۱۴ November ۱۸۷۹, **Werke** (Berlin ۱۹۶۶), ۳۴, p.۴۲۱. (The translation in **Sel. Cor.**, Moscow, p.۳۹۸, is poor.)

۱۴۲. مارکس دو ماه پیش از کنفرانس لندن گفت: «انجمن نوع جنبش‌های سیاسی را دیکته نمی‌کند.

در هر بخشی از جهان جنبه‌ای مشخص از این موضوع پیش می‌آید و کارگران آن بخش از جهان با این جنبه‌ی مشخص به شیوه‌ی خاص خود برخورد می‌کند».

(**The World**, ۱۸ July ۱۸۷۱, **op. cit.**, p.۱۳۰.)

۱۴۳. Molnar, **op. cit.**, p.۱۳۷.

۱۴۳a. **Documents of the First International, op. cit.**, III, p.۳۱۰.

۱۴۴. Report published by the **World** (New York), ۱۵ October ۱۸۷۱, reproduced in Molnar, **op. cit.**, p.۲۳۷.

۱۴۵. F. Engels, *Report on the Alliance of Socialist Democracy*, **Werke**, ۱۸, p.۱۴۱.

[۱۴۶.](#) J. Braunthal, **Geschichte der Internationale** (Hannover ۱۹۶۱), I, p.۱۸۶.

[۱۴۷.](#) **La Revue de Paris**, ۱۸۹۶, p.۱۳۱, quoted by A. Lehning in his *Introduction to Michel Bakounine et l'Italie*, Part ۲, **Archives Bakounine**, **op. cit.**, I, ۲, p.xxxvi. Italics in original, cf. **ibid.**, pp.۲۵۱-۲, and **La Première Internationale**, **op. cit.**, II, pp.۴۷۴-۵.

[۱۴۸.](#) K. Marx to P. Lafargue, ۱۹ April ۱۸۷۰, in Istituto G. Feltrinelli, **Annali** (Milan ۱۹۵۸), I, p.۱۷۶.

[۱۴۸a.](#) See, e.g. *Circulaire à toutes les federations de l'Association Internationale des Travailleurs* (from the Sonvillier Congress, ۱۸۷۱), in **Archives Bakounine**, **op. cit.**, I, ۲, esp. p.۴۰۵, which rejects "any leadership endowed with authority (*toute autorité directrice*) even if it has been elected and consented to by the workers."

[۱۴۹.](#) See E.H. Carr, **Michael Bakunin** (London ۱۹۳۷), pp.۴۲۰-۴۲۳; M. Nettlau, **Michael Bakunin** (London ۱۸۹۸, privately produced by autocopyst), Part ۳, p.۷۲۴.

[۱۵۰.](#) See, e.g. F. Mehring, **op. cit.**, pp.۴۲۹, ۴۹۱-۲.

[۱۵۱.](#) See, e.g. **Archives Bakounine**, **op. cit.**, I, ۲, pp. ۱۲۴-۶,

جایی که باکونین به «یهودیان، به‌مثابه‌ی فرقه استثماریکننده، ملت خونخوار و انگل‌های درنده خوی بی‌نظیری که قویا سازمان‌یافته‌اند و خود را با تمامی اختلافات سیاسی انطباق می‌دهند» اشاره می‌کند و گفته می‌شود که مارکس و روتشیند برای یک دیگر احترام زیاد قابل هستند.

[۱۵۲.](#) K. Marx to F. Engels, ۴ November ۱۸۶۴, **Sel. Cor.** (London), p.۱۶۱. Italics in original.

[۱۵۳.](#) E. Vaillant and others, *Internationale et Révolution*, in **Archives Bakounine**, **op. cit.**, II, pp.۳۶۳, ۳۶۶.

[۱۵۴.](#) **Der Vorbote** (Geneva), March ۱۸۷۰, pp.۴۱-۲; **Archives Bakounine**, **op. cit.**, I, ۲, pp.۲۱۱-۲, ۲۱۴-۵; J. Guillaume, **L'Internationale: Documents et Souvenirs** (Paris ۱۹۰۵), I, pp.۲۰۷-۸.

[۱۵۵.](#) H. Gerth, Ed., **The First International: Minutes of the Hague Congress of ۱۸۷۲** (Madison ۱۹۵۸), p.۲۸۷.

[۱۵۶.](#) *Address of the British Federal Council*, drafted by K. Marx, **Werke**, ۱۸, p.۲۰۵.

[۱۵۷.](#) H. Collins and C. Abramsky, **Karl Marx and the British Labour Movement** (London ۱۹۶۵), pp.۲۴۸ff.

[۱۵۸.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۱۲ (and ۱۷) September ۱۸۷۴, **Sel. Cor.** (London), p.۳۳۰.

[۱۵۹.](#) **Ibid.**, p.۳۳۰.

[۱۶۰.](#) Molnar, **op. cit.**, p.۱۸۸.

[۱۶۱.](#) R.P. Morgan, **The German Social Democrats and the First International** (Cambridge ۱۹۶۵).

[۱۶۲.](#) **Ibid.**, pp.۱۸۲-۸, ۲۰۴, ۲۱۹-۲۲۸. See also **Werke** (Berlin ۱۹۶۵), ۳۳, pp.۲۸۷, ۳۲۲-۳, ۳۶۱-۲, ۴۶۱-۲, ۴۶۷, ۵۶۷; Mehring, **op. cit.**, pp.۴۸۲-۳; Braunthal, **op. cit.**, p.۱۹۵.

[۱۶۳.](#) **SW**, II, p.۲۲۳.

[۱۶۳a.](#) نگاه کنید به

F. Engels, *The Sonvillier Congress and the International*, **Werke** (Berlin ۱۹۶۲), ۱۷, pp.۴۷۷-۸. Also D. Lekovic, *Revolucionarna delatnost Prve internacionale kao faktor razvitka marksizma*, **Prilozi za istoriju socijalizma**, II, (Belgrade ۱۹۶۴), esp. pp.۳۷-۵۰,

در صفحات بالا پاره‌ای مسایل بسیار مهم ایده‌های مارکس و انگلس پیرامون نظرات مربوط به تشکیلات در این دوره را بررسی می‌کند. مسایلی چون رابطه‌ی بین سانتالیسم و خودمختاری، اکثریت و اقلیت و برداشت مارکس و انگلس از سکتاریسم. علاوه بر این نگاه کنید به نسخه:

B.E. Kunina, in L.I. Gol'man, Ed., **op. cit.**, pp.۳۴۷-۳۵۱.

[۱۶۴.](#) See F. Engels to F.A. Sorge, ۱۷ July ۱۸۸۹, in **Briefe und Auszüge**, pp.۳۱۶-۸.

[۱۶۵.](#) F. Engels, P. and L. Lafargue, **Correspondence** (Moscow n.d.), III, p.۱۰۳.

[۱۶۶.](#) K. Marx to J. B. Schweitzer, ۱۳ October ۱۸۶۸ (Draft), **Sel. Cor.** (London), p.۲۵۰.

[۱۶۷.](#) See, e.g. F. Engels to L. Kugelmann, ۱۰ July ۱۸۶۹, **Werke** (Berlin ۱۹۶۵), ۳۲, p.۶۲۱.

[۱۶۸.](#) Marx to Schweitzer, **op. cit.**, p.۲۵۰.

[۱۶۹.](#) F. Engels to K. Marx, ۲۴ September ۱۸۶۸, **Werke**, ۳۲, p.۱۶۱.

[۱۷۰.](#) F. Engels to K. Marx, ۳۰ September ۱۸۶۸, **ibid.**, p.۱۷۰.

- [۱۷۱.](#) K. Marx to J. B. Schweitzer, ۱۳ October ۱۸۶۸, **ibid.**, p.۵۷۰.
- [۱۷۲.](#) F. Engels to K. Marx, ۲۵ July ۱۸۶۶, **Sel. Cor.** (London), p.۲۱۱.
- [۱۷۳.](#) K. Marx to L. Kugelmann, ۱۱ October ۱۸۶۷, in K. Marx, **Letters to Kugelmann** (London ۱۹۴۱), p.۵۰.
- [۱۷۴.](#) M. M. Mikhailova, *K istorii raspostraneniya I. toma Kapitala*, in L.I. Gol'man, Ed., **op. cit.**, p.۴۲۵.
- [۱۷۴a.](#) W. Liebknecht's closing speech at Nuremberg Congress of the Association of German Workers' Associations, ۱۸۶۸, in **Die I. Internationale in Deutschland** (Berlin ۱۹۶۴), p.۲۴۵.
- [۱۷۵.](#) See, e.g. K. Marx, *Notes on Bakunin's Statism and Anarchy, Werke*, ۱۸, p.۶۳۶.
- [۱۷۶.](#) See F. Engels, *Prefatory Notes* (۱۸۷۴) to his **Peasant War in Germany, SW**, I, pp.۵۹۰-۵۹۱.
- [۱۷۷.](#) See, e.g. F. Engels to A. Bebel, ۱۸-۲۸ March ۱۸۷۵, **Sel. Cor.** (London), pp.۳۳۲, ۳۳۳.
- [۱۷۸.](#) *Critique of the Gotha Programme, SW*, II, pp.۱۳-۴۵.
- [۱۷۹.](#) **ibid.**, pp.۱۵-۱۶. Italics in original.
- [۱۸۰.](#) K. Marx to F.A. Sorge, ۱۹ October ۱۸۷۷, **Sel. Cor.** (London), p.۳۵۰.
- [۱۸۱.](#) F. Engels, **Socialism: Utopian and Scientific, op. cit.**, p.v.
- [۱۸۲.](#) K. Marx to F.A. Sorge, ۱۹ September ۱۸۷۹, **Sel. Cor.** (Moscow), p.۳۹۶.
- [۱۸۳.](#) K. Marx/F. Engels to A. Bebel, W. Liebknecht, W. Bracke and others (*Circular Letter*), Middle of September ۱۸۷۹, **Sel. Cor.** (London), p.۳۷۴.
- [۱۸۴.](#) **ibid.**, p.۳۷۰.
- [۱۸۵.](#) **ibid.**, p.۳۷۶.
- [۱۸۶.](#) **ibid.**, p.۳۷۶.
- [۱۸۷.](#) **ibid.**, p.۳۷۷.
- [۱۸۸.](#) F. Engels to A. Bebel, ۲۱ June ۱۸۸۲, in F. Engels, **Briefe an Bebel** (Berlin, ۱۹۵۸), p.۶۴.
- [۱۸۹.](#) **ibid.**, p.۶۴. Cf. **Briefe und Auszüge**, pp.۲۰۳-۴; **Sel. Cor.** (London), pp.۴۳۹-۴۴۰.



[۱۹۰.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۲۴ October ۱۸۹۱, **LA**, pp.۲۳۷-۸. Carlo Schmid, in his article *Ferdinand Lassalle und die Politisierung der deutschen Arbeiterbewegung*, in **Archiv für Sozialgeschichte** (Hanover ۱۹۶۳), III, p.۶, notes that it was especially at the Erfurt Congress that the party “officially dissociated itself ideologically from the opinions of Lassalle.”

[۱۹۱.](#) *Interview with the Daily Chronicle*, ۱ July ۱۸۹۳, in F. Engels, P. and L. Lafargue, **op. cit.**, III, p.۴۰۰.

[۱۹۲.](#) **SW**, I, p.۱۲۰.

[۱۹۳.](#) **Ibid.**, p.۱۲۳.

[۱۹۴.](#) F. Engels to P. Lafargue, ۳ April ۱۸۹۵, **Sel. Cor.** (Moscow), p.۵۶۹.

[۱۹۵.](#) F. Engels, *Foreword* (to the pamphlet **International Questions in the Volksstaat**), **Werke** (Berlin ۱۹۶۳), ۲۲, p.۴۱۸.

[۱۹۶.](#) H.J. Laski, **Communist Manifesto: A Socialist Landmark** (London ۱۹۴۸), p.۷۵.

[۱۹۷.](#) **Ibid.**, p.۳۹.

[۱۹۸.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۱۲ (and ۱۷) September ۱۸۷۴, **Sel. Cor.** (London), p.۳۲۹. My emphasis.

[۱۹۹.](#) Laski, **op. cit.**, p.۵۷. My emphasis.

[۲۰۰.](#) See P. Lafargue to F. Engels, ۱۰ August ۱۸۸۲, **Engels-Lafargue Correspondence** (Moscow ۱۹۵۹), I, pp.۱۰۲-۳.

[۲۰۱.](#) F. Engels to E. Bernstein, ۲۰ October ۱۸۸۲, **Sel. Cor.** (Moscow), p.۴۲۴.

[۲۰۲.](#) در واقع مقدمه‌ی پوسیپی‌لیست‌ها که احتمالاً انگلس در آن مرحله گزارش‌های محدودی درباره‌ی آن دیده بود، از قوانین و قواعد ۱۸۶۶ مربوط به انترناسیونال بسیار فراتر رفت. نگاه کنید به **(Engels-Lafargue Correspondence, I, p.۱۰۸.)**

[۲۰۳.](#) Engels to Bernstein, **ibid.**, p.۴۲۴.

[۲۰۴.](#) F. Engels to E. Bernstein, ۲۸ November ۱۸۸۲, in E. Bernstein, **Die Briefe von Friedrich Engels und Eduard Bernstein** (Berlin ۱۹۲۵), pp.۱۰۲-۳.

[۲۰۵.](#) F. Engels to F.K. Wischnewsky, ۲۸ December ۱۸۸۶, **Sel. Cor.** (London), p.۴۵۴.

- [۲۰۶.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۲۹ November ۱۸۸۶, **ibid.**, p.۴۵۰.
- [۲۰۷.](#) Engels to Wischnewsky, **ibid.**, p.۴۵۴.
- [۲۰۸.](#) **LA**, p.۲۹۰.
- [۲۰۹.](#) **Ibid.**, p.۲۸۶.
- [۲۱۰.](#) K. Marx/F. Engels, **On Britain** (Moscow ۱۹۵۳), hereafter noted as **On Britain** (۱۹۵۳), p.۴۸۱.
- [۲۱۱.](#) **Ibid.**, p.۴۷۷.
- [۲۱۲.](#) See, e.g. S. Bünger, **op. cit.**, p.۲۹.
- [۲۱۳.](#) **On Britain** (۱۹۵۳), p.۴۷۷.
- [۲۱۴.](#) **The Workman's Times**, ۲۵ March ۱۸۹۳.
- [۲۱۵.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۱۸ March ۱۸۹۳, **LA**, p.۲۴۹.
- [۲۱۶.](#) F. Engels to H. Schlüter, ۱ January ۱۸۹۵, **On Britain** (۱۹۵۳), pp.۵۳۷-۸.
- [۲۱۷.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۲۹ November ۱۸۸۶, **Sel. Cor.** (London), p.۴۵۰. Italics in original.
- [۲۱۸.](#) See discussion of these differences as “a sample of materialist dialectics” by V.I. Lenin, *Preface to Letters to Sorge*, in his **Selected Works** (Moscow ۱۹۳۹), XI, pp.۷۲۲-۵, ۷۳۲-۳.
- [۲۱۹.](#) **Sel. Cor.** (London), p.۴۵۳.
- [۲۲۰.](#) **Ibid.**, p.۴۵۰.
- [۲۲۱.](#) Preface (۱۸۸۷), **LA**, p.۲۹۰.
- [۲۲۲.](#) **Ibid.**, p.۲۹۱.
- [۲۲۳.](#) F. Engels, *Foreword* (۱۸۹۱) to *Critique of the Gotha Programme*, **SW**, II, p.۱۴.
- [۲۲۴.](#) **LA**, p.۲۹۰.
- [۲۲۵.](#) In respect of the SDF, see, e.g. *Interview with Daily Chronicle*, **op. cit.**, p.۳۹۷; re SLP, see, e.g. F. Engels to F.A. Sorge, ۱۰ November ۱۸۹۴, **LA**, p.۲۶۳.
- [۲۲۶.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۱۲ May ۱۸۹۴, **On Britain** (۱۹۵۳), p.۵۳۶.
- [۲۲۷.](#) **LA**, p.۲۶۳.
- [۲۲۸.](#) G.D.H. Cole and R. Postgate, **The Common People** ۱۷۴۶-۱۹۳۸ (London ۱۹۳۸), p.۴۰۳.

[۲۲۹.](#) R.N. Carew Hunt, **The Theory and Practice of Communism** (London, Penguin Ed., ۱۹۶۳), p.۱۴۷, and **Marxism Past and Present** (London ۱۹۵۴), p.۱۵۷.

[۲۳۰.](#) F. Engels to A. Bebel, ۳۰ August ۱۸۸۳, **On Britain** (۱۹۵۳), p.۵۱۶.

[۲۳۱.](#) **Sel. Cor.** (London), p.۴۵۰.

[۲۳۲.](#) **Ibid.**, p.۴۵۵.

[۲۳۳.](#) **LA**, p.۲۹۰.

[۲۳۴.](#) **Ibid.**, p.۲۹۰.

[۲۳۵.](#) F. Engels, **The Condition of the Working Class in England**, in **On Britain** (۱۹۵۳), p.۲۷۳.

[۲۳۶.](#) G. Sorel, **La décomposition du marxisme** (Paris ۱۹۱۰), p.۵۱.

[۲۳۷.](#) F. Engels to G. Trier, ۱۸ December ۱۸۸۹, **Sel. Cor.** (Moscow), p.۴۹۲.

[۲۳۸.](#) F. Engels, **Werke** (Berlin, ۱۹۶۲), ۱۶, p.۶۸. (See also pp.۶۶-۷۸.)

مفاهیم این برداشت مارکس و انگلس از حزب در مقاله‌ی بسیار باارزش

*Il marxismo e la Prima Internazionale*, in **Critica Marxista**, III, ۱ (Rome ۱۹۶۵), esp. pp.۱۲۷-۸, ۱۴۹-۱۵۰.

چاپ شده است. همچنین نگاه کنید به

H. Hümmeler, **Opposition gegen Lassalle** (Berlin ۱۹۶۳), p.۱۴۲.

[۲۳۹.](#) See, e.g. K. Marx, *A Servile Government*, in **New York Daily Tribune**, ۲۸ January ۱۸۵۳. Also **SW**, I, p.۵۵۶; **SW**, II, p.۲۹۱.

[۲۴۰.](#) K. Marx, *The Chartists*, in T.B. Bottomore and M. Rubel, Ed., **Karl Marx: Selected Writings in Sociology and Social Philosophy** (London, Penguin Ed., ۱۹۶۳), p.۲۰۶.

[۲۴۱.](#) F. Engels, **The Origin of the Family, Private Property and the State**, **SW**, II, p.۲۹۱.

[۲۴۲.](#) M. Rubel, *Introduction à l’Ethique Marxienne*, in K. Marx, **Pages Choisies pour une Ethique Socialiste** (Paris ۱۹۴۸), p.xxix.

[۲۴۳.](#) *Revue française de Sociologie*, op. cit., p.۱۶۸; M. Rubel, **Karl Marx: Essai de Biographie Intellectuelle** (Paris ۱۹۵۷), p.۲۵۰; M. Rubel, *De Marx au bolchevisme: partis et conseils*, in **Arguments** (Paris ۱۹۶۲), No.۲۵-۲۶, p.۳۳; M. Rubel, *Mise au Point non Dialectique*,

in **Les Temps Modernes** (Paris, December ۱۹۵۷), No.۱۴۲, p.۱۱۳۸. Lucien Goldmann gives a biting criticism of Rubel's views in his **Recherches Dialectiques** (Paris ۱۹۵۹), pp.۲۸۰-۳۰۱, to which the last noted article by Rubel was intended as a reply.

[۲۴۴.](#) **R. franç. Sociol., op. cit.**, p.۱۷۵.

[۲۴۵.](#) Rubel, **Karl Marx: Biographie, op. cit.**, p.۲۸۸.

[۲۴۶.](#) **R. franç. Sociol., op. cit.**, p.۱۷۴.

[۲۴۷.](#) **Ibid.**, p.۱۷۶.

[۲۴۸.](#) *Introduction à l'Ethique Marxienne, op. cit.*, p.xlvii.

[۲۴۹.](#) *Resolution of the Central Committee of the German language group of the IWMA*, signed by Joh. Ph. Becker, in **Der Vorbote** (Geneva), July ۱۸۶۹, pp.۱۰۳-۵.

[۲۵۰.](#) F. Engels to K. Marx, ۳۰ July ۱۸۶۹, **Werke**, ۳۲, p.۳۵۳. Italics in original.

[۲۵۱.](#) **SW**, I, p.۴۴.

نگاه کنید به «درخواست‌های حزب کمونیست در آلمان» در

D. Ryazanoff, Ed., **Manifesto**, pp.۳۴۵-۷,

نوشته‌ی مارکس و انگلس در آستانه‌ی انقلاب ۱۸۴۸ به‌مثابه‌ی برنامه‌ی خواست‌های فوری که اعضای اتحادیه‌ی کمونیست‌ها می‌بایستی از حیث سیاسی برای آن مبارزه کنند.

[۲۵۲.](#) See *Rules and Constitution of the Communist League, op. cit.*, pp.۳۴۰-۳۴۵.

[۲۵۳.](#) **Manifesto, SW**, I, p.۴۴. My emphasis.

[۲۵۴.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۱۲ May ۱۸۹۴, **Briefe und Auszüge**, p.۴۱۲.

ترجمه‌ی این قسمت که تدوین آن برای برداشت مارکس و انگلس از ریشه‌های آگاهی انقلابی اهمیت زیادی داشته نه در:

**Britain** (۱۹۵۳), p.۵۳۶, or **LA**, p.۲۶۳.

و نه در نامه‌ی امریکاییان ص ۲۶۳ کاملاً رضایت‌بخش است.

[۲۵۵.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۲۹ November ۱۸۸۶, **Sel. Cor.** (London), p.۴۵۱.

[۲۵۶.](#) F. Engels to G. Trier, ۱۸ December ۱۸۸۹, K. Marx/F. Engels, **Sochineniya** (Moscow ۱۹۶۵), ۳۷, p.۲۷۶.

تا آن‌جا که من می‌دانم این بخش از نامه که ابتدا در روسیه در سال ۱۹۳۲ منتشر شد، هرگز در متن اصلی آلمانی و انگلیسی چاپ نشده است. (زمانی که این نامه برای طبع فرستاده شد، از مجموعه آثار

تا جلد سی و چهارم درآمده بود و مکاتبات مارکس و انگلس تا پایان سال ۱۸۸۰ در آن‌ها به سوم شخص نوشته می‌شد).

[۲۵۷.](#) F. Engels to F.A. Sorge, ۹ August ۱۸۹۰, **Briefe und Auszüge**, pp.۳۴۳-۴. cf. Engels' letters on the same theme to W. Liebknecht, ۱۰ August ۱۸۹۰ (W. Liebknecht, **Briefwechsel mit Karl Marx und Friedrich Engels**, The Hague ۱۹۶۳, pp.۳۷۵-۶), to K. Kautsky of ۳ February, ۱۱ February and ۲۳ February ۱۸۹۱, ۴ September ۱۸۹۲ (**Friedrich Engels' Briefwechsel mit Karl Kautsky**, Vienna ۱۹۵۵, pp.۲۷۲, ۲۷۸, ۲۸۳, ۳۶۳), and to A. Bebel, ۱(-۲) May ۱۸۹۱ (**Briefe an Bebel**, **op. cit.**, pp.۱۷۷-۸.)

و هم‌چنین رد «وحدت‌اندیشه و عمل» توسط او و مارکس در سال ۱۸۷۳ (اصلی که برنامه‌ی سازمان برادران که توسط باکونین تأسیس شده بود، درج شده بود) به‌مثابه‌ی مفهوم یسوعی که «هیچ معنایی جز ایمان و اطاعت کورکورانه ندارد».

(*L'Alliance de la Démocratie Socialiste et l'Internationale*, in **La Première Internationale**, **op. cit.**, II, p.۳۹۳.

[۲۵۸.](#) F. Engels, *Introduction* (۱۸۹۵) to K. Marx, **The Class Struggles in France**, ۱۸۴۸-۱۸۵۰, **SW**, I, p.۱۱۸.

[۲۵۸a.](#) K. Marx, *General Rules of the IWMA*, **SW**, I, p.۳۵۰.

[۲۵۹.](#) F. Engels, **The Housing Question**, **SW**, I, p.۵۵۶. Italics in original.

[۲۶۰.](#) **Ibid.**, p.۵۵۶.

[۲۶۱.](#) پیرامون ماهیت اساساً ضداستبدادی و ضد بورکراتیک برداشت مارکس از «دیکتاتوری» نگاه کنید به

R. Miliband, *Marx and the State*, in **Socialist Register** – ۱۹۶۵ (London), pp.۲۸۹-۲۹۳. See also H. Draper, *Marx and the Dictatorship of the Proletariat*, in **Cahiers de l'Institut de Science Economique Appliquée**, Série S, **Etudes de Marxologie**, No.۶ (Paris ۱۹۶۲), pp.۵-۷۳,

در آن‌جا نویسنده مثال‌های اصلی مارکس و انگلس پیرامون این مسأله را بازگو کرده است.

[۲۶۲.](#) K. Marx, *Critique of the Gotha Programme*, **SW**, II, p.۳۰.

[۲۶۳.](#) J.V. Stalin, *Interview with Roy Howard*, in **The Communist International** (London), March-April ۱۹۳۶, p.۱۴.

در این مصاحبه استالین مطرح می‌کند: «جایی که چندین طبقه وجود نداشته باشد، نمی‌تواند چندین حزب وجود داشته باشد. زیرا یک حزب، بخشی از یک طبقه است». مارکس و انگلس هرگز چنین نظر خامی نسبت به پایگاه طبقاتی احزاب نداشتند. در عین حال که انگلس احزاب را «ترجمان سیاسی کمابیش مناسب طبقات و فراکسیون‌های طبقاتی» توضیح می‌داد.

(*Introduction to Class Struggles in France, SW, I, p. ۱۱۰*),

اشاره بر این برداشت که «همبستگی پرولتاریا به دلیل رشد سیاسی ناهمگون طبقه‌ی کارگر همه جا در گروه‌های حزبی متفاوتی که تضاد مرگ و زندگی با یک دیگر دارند، تحقق می‌یابد».

(F. Engels to A. Bebel, ۲۰ June ۱۸۷۳, *Sel. Cor.*, London, p. ۳۲۷.)

افزون بر این، مارکس عوامل «ایدئولوژیک» را علت وجودی فراکسیون جمهوری‌خواه بورژوازی می‌دانست که مثلاً در ۱۸۴۸ در مقابل حزب نظم و قانون که بخش سلطنت‌طلب طبقه‌ی بورژوازی نماینده‌ی آن بود، ایستاد و مخالفت کرد.

(*Eighteenth Brumaire, SW, I, p. ۲۳۴*),

درست همان‌گونه که انگلس چهل سال بعد گزیده‌گرایی مذهبی منطقه‌ای ضد پروسی مناطق کاتولیک را زمینه حزب آلمانی مرکز می‌دانست که آن زمان به‌وجود آمد و ترکیبی از عناصر طبقاتی در آن گرد آمده بود.

(F. Engels, *What Next?*, *Werke*, ۲۲, p. ۸.)

[۲۶۴.](#) F. Engels, *Programme of the Blanquist Commune Refugees*, *Werke*, ۱۸, p. ۵۲۹.

[۲۶۵.](#) K. Marx's speech at dinner to delegates of London Conference of IWMA in Molnar, *op. cit.*, p. ۲۳۸.

[۲۶۶.](#) F. Engels, *Introduction* (۱۸۹۱) to K. Marx, *The Civil War in France, SW, I, p. ۴۴۰*.

[۲۶۷.](#) اعضای کمون به بلانکیست و یک اقلیت عمده‌ی پرودونیست اعضای انترناسیونال تقسیم شده بودند. نگاه کنید به

(Engels, *op. cit.*, p. ۴۳۶.)

گروه‌های سیاسی گوناگون از جمله اتحاد جمهوری‌خواه طبقه‌ی متوسط آزادانه فعالیت داشتند. در هر حال این امر بسیار اهمیت دارد که مارکس و انگلس پس از تجربه‌ی کمون از هر زمان پیش‌تر بر نوعی رهبری و هدایت آگاهانه که در کمون پاریس وجود نداشت، به‌طور مؤکد بر نیاز به وجود احزاب مستقل طبقه‌ی کارگر تأکید ورزیدند. در این باره همان‌گونه که انگلس در اول ژانویه ۱۸۸۴ به برنشتاین نوشت می‌بایستی در نظر داشت که در اثر مارکس جنگ داخلی در فرانسه «گرایش‌های ناآگاه کمون به‌منتهای برنامه‌های کمابیش آگاهانه به حساب آن ثبت شد»

(*Sel. Cor.*, Moscow, p. ۴۴۰. *Italics in original.*)

[۲۶۸.](#) K. Marx, **The Civil War in France**, hereafter **Civil War**, **SW**, I, p.۴۷۱.

[۲۶۹.](#) F. Engels, Introduction (۱۸۹۱), **ibid.**, p.۴۳۸.

[۲۷۰.](#) R.N. Carew Hunt, **Marxism**, **op. cit.**, p.۱۵۵.

[۲۷۱.](#) E.H. Carr, **Michael Bakunin** (London ۱۹۳۷), p.۳۶۰.

[۲۷۲.](#) K. Marx to F. Bolte, ۱۲ February ۱۸۷۳, **Werke** (Berlin, ۱۹۶۶), ۳۳, p.۵۶۶. Italics in original, cf.

مقایسه کنید با نامه‌های مارکس و انگلس پیرامون حقوق نمایندگان خرده‌بورژوازی جهت ایجاد حزب مستقل خود خارج از حزب کارگر سوسیال‌دموکرات آلمان:

(**Sel. Cor.**, London, p.۳۷۶.)

[۲۷۳.](#) See, e.g. F. Engels, *The Sonvillier Congress*, **Werke** (Berlin ۱۹۶۲), ۱۷, p.۴۷۷.

[۲۷۴.](#) F. Engels, *Preface* (۱۸۸۶) to **Capital**, Vol.I (London ۱۹۳۸), p.xiv.

[۲۷۵.](#) **Civil War**, **SW**, I, p.۴۷۱.

[۲۷۶.](#) **Ibid.**, p.۴۷۳.

[۲۷۷.](#) *First draft of Civil War*, in **Arkhib Marksa i Engel'sa**, III (VIII) (Moscow, ۱۹۳۴), p.۲۰۸.

[۲۷۸.](#) F. Engels to J.P. Becker, ۱ April ۱۸۸۰, **Werke** (Berlin, ۱۹۶۶), ۳۴, p.۴۴۱. (The translation in **Sel. Cor.**, London, p.۲۸۱, is inaccurate.)

[۲۷۹.](#) K. Marx, *Notes on Bakunin's Statism and Anarchy*, **Werke**, ۱۸, p.۶۳۶.

[۲۸۰.](#) **Ibid.**, p.۶۳۴.

[۲۸۱.](#) **The Poverty of Philosophy**, **op. cit.**, p.۱۹۷.